



سوسیالیسم کارگری

ویریه نامه روز جهانی زن



نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

خوت ۱۴۰۱، مارچ ۲۰۲۳

شماره ۶۸

اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

به پیشواز هشت مارچ، روز جهانی زن

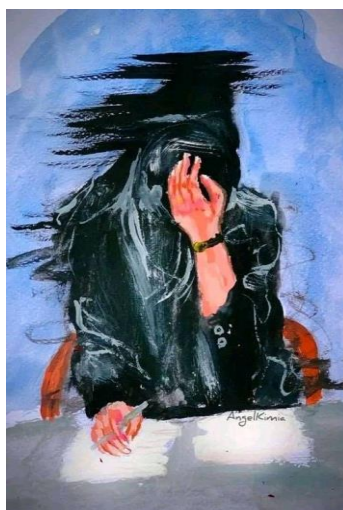
از همه کانال‌های حکومتی هر روزه ترویج، تبلیغ و اعمال می‌شود. در این میان امارت تروریستی سرمایه در افغانستان زن ستیزی را در ابعاد بسیار گسترده و عریان آن با برخورداری از حمایت مالی امریکا و متحدانش و دریافت ده‌ها میلیون دالر در هفته از آنان بیش از پیش قانونی و نهادینه ادامه در صفحه ۲

جایی نیست که این ستمگری، خشونت، تبعیض و بی‌حرمتی و کم‌انگاشتن زنان را در اشکال گوناگون و سطوح مختلف ببینیم. اما در افغانستان، ایران و کشورهایی که جنبش‌های اسلام سیاسی به حمایت مستقیم و غیرمستقیم دول سرمایه‌داری امپریالیستی بر سر قدرت هستند، این خشونت، تبعیض و اشکال ستم اجتماعی به شکل قانونی و دولتی

در مناسبات سرمایه‌دارانه تبعیض، نابرابری و انواع گوناگون ستم‌های اجتماعی در سراسر جهان علیه بیش از نیمی از جمعیت جهان به گونه‌ها و اشکال متنوع اعمال می‌شود. از اسلام آباد تا واشنگتن و از دمشق تا سیدنی از اسلو تا برلین و از بغداد تا مسکو و پاریس هیچ



کاری از: پروانه کبریت - کابل



در این شماره: چه‌گونه‌گی تک آوازی جنبش زنان در افغانستان (صفحه ۴) | رزا لوکزامبورگ و مسئله زنان (صفحه ۶) | گفت‌وگوی سوسیالیسم کارگری در مورد وضعیت زنان در افغانستان (صفحه ۱۰) | از پیدایش ستم بر زنان تا جنبش‌های فمینیستی در جهان (صفحه ۱۸) | در محکومیت اقدامات امارت اسلامی طالبان... (صفحه ۲۴) | در دفاع و حمایت از حرکت‌های اعتراضی مردم آزادی‌خواه و برابری طلب ایران (صفحه ۲۶)

و وحشیگری امارت اسلامی سرمایه و حامیان جهانی و منطقه‌یی آن ایستاده‌اند و صدای همهٔ بشریت برابری طلب را فریاد می‌زنند.

هشت مارچ امسال روز همدستی و همبستگی همهٔ انسان‌هایی است که بر ضد زن‌ستیزی و اشکال ستم اجتماعی علیه سیستم و نظام نابرابر در افغانستان، ایران و

ادامه در صفحه ۳

پیشینهٔ بسیار طولانی نسبت به کل عمر نظام سرمایه‌داری دارد اما اکنون دیگر فقط این مناسبات برده‌گی مزدی است که در سراسر جهان نابرابری و اشکال ستم اجتماعی را بنا به منافع ذاتی و بی‌درنگش سر از نو ایجاد و خلق می‌کند. نتیجتاً ستم جنسیتی یکی از پایه‌ها و رکنی از ارکان انباشت سرمایه است و از همین جا است که سرمایه‌داری اشکال مختلف ستم از جمله ستم جنسیتی را بیش از پیش تولید و باز تولید می‌نماید.

امسال در حالی به پیشواز و گرامی داشت از هشتم مارچ روز جهانی زن می‌رویم که امارت اسلامی سرمایه و تروریستان و جانپان حاکم بر اریکهٔ قدرت در افغانستان زنان را که بیشتر از نیم جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند از همهٔ حقوق اساسی محروم و بی‌بهره ساخته اند. رفتن به پیشواز و بزرگداشت از هشت مارچ امسال از این رو و از این جهت قابل توجه و پُر اهمیت است که تنها و یگانه نیرویی که علیه امارت اسلامی طالبان از همان ابتدای بازگشت آن به اریکهٔ قدرت با خواست‌ها و مطالبات همهٔ فرودستان و مردم محروم به پا خاسته و به جاده‌ها ریختند جنبش اعتراضی زنان بود.

جنبش زنان برخلاف جنبش‌های ناسیونالیستی-مذهبی با شعارهای نان، کار، آزادی! ما زنان بیداریم از تبعیض بیزاریم! برقع و حجاب پوشش ما نیست و شعارهای آزادی‌خواهانهٔ دیگری از این دست، در برابر حاکمیت تروریستان اسلامی که آنان را از کار، آزادی و نان محروم ساخته‌اند به میدان آمده و تا کنون با وجود ترور، زندانی شدن و صدها فشار دیگر در برابر بربریت، توحش

می‌سازد. زنان امروزه در افغانستان از آموزش، اندوختن دانش، فعالیت اجتماعی، کار و همهٔ مناسبات اجتماعی و انسانی محروم شده‌اند. نمونهٔ ستم، نابرابری و بیدادگری‌یی را که علیهٔ زنان، مردان و کودکان افغانستان در قرن بیست و یکم اعمال می‌شود فقط می‌توان در قرون وسطی و دورهٔ برده‌داری سراغ کرد. سردمداران امارت اسلامی سرمایه در افغانستان منحیت مدیران و کارگذاران محلی سیستم برده‌گی مزدی جهانی، عملاً تلاش می‌ورزند تا جامعهٔ چهل میلیونی کشور را چندین قرن به گذشته و عقب‌گرایی سوق دهند.

زنان نه تنها از کار و تحصیل و مشارکت اجتماعی باز داشته می‌شوند و در معرض انواع خشونت، تهدید، زندان و بگیر و ببند هستند، بل با مهندسی آشکار و تمام عیار توسط امارت اسلامی متحمل فقر، گرسنه‌گی، قتل‌های ناموسی، یأس و خودکشی گردیده و همه روزه مورد بی‌حرمتی در خانه، محیط بیرون از خانه، مسجد، میدیا و دنیای مجازی قرار می‌گیرند.

راندن جامعه به بربریت، ستمگری، تبعیض و نابرابری پی‌آمد و زادهٔ وجه تولید سرمایه‌داری است؛ ریشه و مبنای همهٔ فجایع بشری و حتی بخشی از ویرانگری و مصیبت‌های طبیعت امروزه مستقیماً بسته و پیوند انکارناپذیر به انباشت و کسب سود هرچه بیشتر در نظام‌های سرمایه‌داری دارد. ستم‌کشی زن و زن‌ستیزی با آنکه تاریخ دیرینه و

"اشکال مختلف مالکیت و شرایط هستی اجتماعی را رو بنای جامعه از انواع احساس‌ها و پندارها و شیوه‌های ویژهٔ تفکر و جهان بینی پو شانده است. مجموع طبقه تمام رو بنا را بر پایهٔ شرایط مادی خود و مناسبات وابسته به آن ایجاد می‌کند و به آن شکل می‌دهد."

(کارل مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

زنده باد سوسیالیسم!

به پیشواز هشت مارچ...

سراسر جهان مبارزه می کنند. در زمانه ما آزادی و رهایی زنان از بند مردسالاری، اپارتاید، ستم و تبعیض کاملاً با کل رهایی جامعه از استبداد و مظالم اجتماعی گره خورده و در هم تنیده است. تا هنگامی که زنان جامعه در بند و اسیر اشکال ستم اجتماعی است جامعه از دیکتاتوری، خودکامه گی و استبداد رهایی نخواهد یافت، این اساس و کنه دیالکتیک رهایی زن و جامعه در افغانستان، ایران و سراسر دنیا است.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان از همان ابتدا خود را شریک رزم و در کنار جنبش های اعتراضی زنان در افغانستان و ایران دانسته و امروزه از همه بشریت برابری طلب در سراسر جهان می خواهد تا در کنار جنبش های اعتراضی زنان در افغانستان و ایران ایستاده و این جنبش های اعتراضی را تا سرنگونی کل مناسبات برده گی مزدی حمایت و همیاری نمایند.

به پیش در گرامی داشت از هشتم مارچ و همبسته گی با جنبش های اعتراضی زنان تا به زیر کشیدن کل اسلام سیاسی و نظام برده گی مزدی!

گرامی باد هشتم مارچ روز همبسته گی بشریت برابری طلب!

زنده باد سوسیالیسم!

زنده باد جنبش نان، کار، آزادی!

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

۱۴ حوت ۱۴۰۱؛ ۵ مارچ ۲۰۲۳

گرامی باد روز جهانی زن!

ایستادن

تا به آخر ایستادن

دم زدن

فریاد زن

دندان خشم بر جگر

خسته نهادن

تسلیم نشدن

و تن های زیبا با هر

نسیمی خم نشدن

اینان دختران امروز ایران

و افغانستان اند

دخترانی که در خیابان

به نابرابری نه!

به تبعیض نه!

به مردسالاری نه!

میگویند

که در چار دیواری خانه

محبوسش نمی توانی

زنانی

که در کتاب های اخلاق شما

دین باوران

حاکم

«سلیطه» نام دارند.

بله

نمی توانی بر او امر کنی

واجبات دینی را

نکاح را!

روسری را!

نخواندن و نخندیدن را!

من زنم

من زندگیم

نماد آزادگیم

نه رویا

سوسیالیسم کارگری د

افغانستان د کارگرانو او

زیارایستونکو غږ دی،

راشی د هر راح طبقاتی جبر

پر ضد دغه غږ لا جگ او

بلنه لاپسی پراخه کړو!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

چه گونه گی تک آوازی جنبش زنان در افغانستان



کبرا سلطانی

این اپوزیسیون رژیم جمهوریت که بسته های میلیونی دالر امریکا را زیر نام پروژه پرموت و توانمند سازی کاذب زنان و صد ها پروژه یی ازین قبیل حیف و میل کردند و امروز هم در مجامع بین المللی با زنان فیشنی بورژوا که درد شلاق و رنج تجاوز زنان افغانستان متاع بازار شان شده خود فروشی و زن فروشی می کنند و دو دوره جمهوریت را به نام دوره عصر طلایی شگوفایی زنان نام می نهند اگر به قوانین آن دوران نگاه کنید، همه اسلامی بودند چه بسا که بر علاوه قانون احوال شخصیه زنان را نیز به تصویت رسانیدند، باید ازین زنان اپوزیسیون سوال شود که دران دوران طلایی شما زنان دارای شخصیت مستقل بودید؟ آیا مردان صاحب و تصمیم گیرنده زنده گی زنان نبودند؟ آیا اسلام و قوانین اسلامی زنده گی زنان را در گرو نداشت؟ اگر این صاحبان مذکر تصمیم به گرفتن جان زن، خواهر یا حتی مادر را بنابر قوانین اسلامی می کرد، چه ممانعت دولتی یا قانونی موجود بود که کشتن و شکنجه آن زنان توقف داده شود؟ چه بسا زنانی که در آن دوران به اصطلاح طلایی سنگسار و محکمه صحرایی شدند. چند تن از آن ملاهایی که حکم سنگسار را جاری کرده بودند در زندان جمهوریت زندانی بودند؟

مشغله شان آزادی و برابری زنان نیست برخورداری می گردند.

با تاسف تا امروز در افغانستان گروه ها و احزاب راستگرا و مرتجع در مقاطع مختلف از حقوق و برابری زنان در جهت تأمین منافع شان استفاده ابزاری کرده اند، این احزاب و گروه ها شامل احزاب جهادی و افراد کلیدی رژیم سابق اند.

تاریخ احزاب جهادی در خشونت و زن ستیزی شهره است، از اولین دست آورد های این گروه های اسلامی و اخوانی طی چند دهه پیش پیچاندن زنان به حجاب بود. قوانین این گروه ها چیزی برتر از طالبان نیست، به آتش کشیده شدن مکاتب دخترانه و ایجاد محدودیت های بی حد و حصر بر آزادی های فردی و اجتماعی زنان از سرتیتر قوانین اسلامی شان بوده و است. سوال خلق می شود که چه گونه این اپوزیسیون راستگرای اسلامی "آزادی خواه" و "برابری طلب" و "پیشرو" شد؟ آیا با انتباه از اسلام طالبی آنها از اسلام فاصله گرفته اند؟ آیا گاهی بیان کرده اند که این همه بلای مسلط بر زنان در افغانستان امروز با انگیزه از آیات قرآن و سنت پیغمبر اسلام بیرون زده شده است؟

برای وضاحت موضوع نیاز است تا چه گونه گی شرایطی که چه طور می توان مسئله زن را در افغانستان از حاشیه به متن آورد و برای فهم و درک بهتر این که چرا مبارزات زنان به تنهایی ره به جایی نمی برد و در هم تنیده گی ستم جنسیتی و ستم طبقاتی و انواع ستم های انسانی دیگر در جامعه را باز گو کنیم.

اهمیت شناخت و درک این مسایل شرایط را برای درک زنان از عوامل اصلی ستمی که امروز بر آنها توسط حاکمیتی فرتوت تیوکراتیک سرمایه داری در هیأت امارت اسلامی طالبان تحمیل می شود باز کرده است لذا زنان بادرک واقعیت ستم بر خود با یک انسجام و خواست مشخص موازی با جنبش های آزادی خواهی و برابری طلب دیگری آگاهانه به میدان آمده و از حمایت جنبش های دیگر در افغانستان بدون چشم داشت حمایت و کمک از نهاد های ارتجاعی جهانی حامی طالبان که توحش را در افغانستان به صورت مادی و معنوی مدیریت می کنند و سرنوشت میلیون ها زن را امروز در افغانستان به بازی گرفته اند و سایر گروه ها و افراد راستگرا که

ادامه در صفحه ۵

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

چه گونه گی تک...

و حالا که زنان در افغانستان برای یک وقت غذا و کار و حداقل آزادی خود جوش به میدان آمده اند باز هم بازار این کاسبان دست راستی چه در داخل و یا بیرون از کشور گرم شده و بنام های مختلف و به مود روز دست و آستین بالا زده و با یدک کشیدن "مسأله زن" و آزادی زن جنبش اعتراضی زنان را با خواست های سطحی و نا مشخص به انحراف می کشند و هر آواز راستین حقوق انسانی زنان را خاموش می کنند و بدین ترتیب جنبش آزادی خواهی زنان را هر روز ایزوله تر ساخته و با هیاهو میدیا های وابسته و نان به نرخ روز خور با بازی با شعور انسانهای درمانده و گرسنه که با قیمت جانشان در مقابل عقب مانده ترین و مرتجع ترین نیرو های قرون وسطایی ایستاده گی کرده و بدترین شکنجه هارا متحمل شده اند ، با دادن ذهنیت کاذب مدنی و حقوق بشری آن مبارزات و ایستاده گی را می دزدند.

زنان افغانستان از ستم دیده ترین و محروم ترین زنان جهان اند ، این زنان نه تنها با یک حاکمیت سر تا پا جنایت، توحش و خشونت اسلامی روبرو اند بلکه با این بیشتر از ۴ دهه ترویج اسلام سیاسی با حمایت مادی و معنوی غرب تمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را مصادب ساخته و به ایدئولوژی رایج منطقه تبدیل شده و در برابر این ایدئولوژی زن ستیزانه و مرد محور زنان در داخل خانه هایشان نیز امنیت ندارند. زنان در بسا حالت به خاطر مبارزات شان از خانه بیرون انداخته می شوند و یا حمایت خانواده را از دست می دهند که این خود مبارزات زنان در افغانستان را زیر سایه قرار داده است.

پرواضح است که فلسفه وجودی حاکمیت طالبی به سرشت نظام سرمایه داری گره خورده است، این نظام خون ریز برای بقایش از این چندین دهه به این سو با احیا و رشد گروه های مافوق ارتجاعی دینی و تروریستی در منطقه پرداخته است تا بتواند ازین گروه ها به عنوان عساکر نیابتی شان در رقابت های سیاسی و اقتصادی سود ببرند. امروز امریکا، روسیه و چین هر کدام به نوبه خود برای پیش برد سیاست هایشان در منطقه و جهان به مشروعیت بخشی گروه دهشت افکن و ضد زن طالبی در تلاش اند تا ازین گروه تروریستی و جانی یک حاکمیت مشروع بسازند که یکی از دشمنان سر سخت این حاکمیت جنایت کار زنان افغانستان اند. با در نظر داشت عوامل و پدیده های بالا می توان گفت که مبارزات جنبش زنان در افغانستان با یک ازدهای هفت سر روبروست لذا زنان برای رسیدن به هدف درگام نخست باید صف مبارزات و خواسته هایشان را خوب تعریف کنند.

دخترانی که امروز از کسب دانش و رفتن به مکتب و دانشگاه محروم اند برای احیای جنبش دانشجویی که همه دانشجویان دختر و پسر را که زیر فشار و کنترل ارتجاع طالبی قرار دارند در برمی گیرد، کار نمایند. پسران دانشجو و استادان ذکور دانشگاه ها همین حالا در صف حمایت کننده گان حق دانشجویی برای دختران در افغانستان پیوسته اند که با دستگیری چندین استاد و دانشجو همراه بوده است .

زنان کارگر که وادار به خانه نشینی شده اند باید بدانند که در پهلوی اینکه آن ها جرئی از جنبش زنان اند بخشی از جنبش کارگران و دیگر زحمتکشان نیز می باشند؛ لذا این زنان برای فعال شدن جنبش کارگری با خواست های مشخص فرا جنسیتی حمایت قشر ذکور را با خود شان همراه

کنند. به همین ترتیب جنبش فرا جنسیتی دفاع از حقوق زندانیان، جنبشهای معیوبین جنگ های تحمیلی و سایر جنبش های ضروری فرا جنسیتی می تواند در تقویه و رشد مبارزات زحمتکشان افغانستان در مقابل دیو طالبی موثر قرار گیرد. این یک امر مبرهن است که در فقدان حضور اجتماعی جنبش چپ و سوسیالیستی و وجود راست گراهای رنگارنگ این مبارزات به بیراهه کشیده خواهد شد لذا مسؤولیت چپ و سوسیالیست هر روز سنگین تر می شود.

آزادی و برابری واقعی در اجتماع فقط و فقط هدف و مشغله طیف چپ و سوسیالیست جامعه است ؛ زیرا این طیف به آزادی و برابری تمام شهروندان احترام می گذارد. اگر اندکی ژرفتر به جهان بنگرید خواهید دید که به خاطر انحصار قدرت سیاسی در دستان طیف راستگرای جامعه و برخوردای آنان از رفاه مادی و معنوی و شرایط خوب اقتصادی؛ جنبش زنان و سایر جنبش های آزادی خواهی و برابری طلب هنوز از خواست و اهداف اصلی شان فاصله دارد. آزادی و برابری کامل و بی قید و شرط زنان در گرو سرنگونی حاکمیت غیر انسانی طالبان و واژگونی نظام استثمارگر سرمایه داری است؛ بدون شک جنبش آزادی زن یک ستون مهم و اصلی خیزش های آزادی خواهی و برابری طلبی در جهان است.



رزا لوکزامبورگ و مسئله زنان

(مارکسیسم در رگ های او جریان داشت)

نوشته: لیز مندل

۱۵ ژانویه ۲۰۰۹

برگردان به فارسی: سروش دشتستانی

مقدمه:

"او به روش (متد) مارکسیستی مانند اندامهای بدنش احاطه داشت. انگار مارکسیسم در رگ های او جریان داشت." این جملات لئون تروتسکی احتمالا بهترین توصیف از رزا لوکزامبورگ تا امروز است. رزا لوکزامبورگ یکی از برجسته ترین مبارزان طبقه کارگر در آلمان و همچنین در سطح بین المللی است. او مانند یک صخره در تئوری و پراتیک بود. او به انقلاب اعتقاد داشت، به طبقه کارگر اعتماد داشت و عمیقاً زندگی اش را به تنها هدفش که همانا سوسیالیسم بود اختصاص داد. لوکزامبورگ همچنین به خاطر نقدهای موثرش و مبارزه تند و تیزش بر علیه جنگ و امپریالیسم شناخته می شود.

او در طول زندگی اش نماینده اقلیت ها بود: او یهودی بود (اگرچه مذهب نداشت)، او لهستانی بود (با آنکه حق شهروندی آلمان را داشت اما همواره به عنوان لهستانی در نظر گرفته می شد)، او هرگز ازدواج نکرده بود (روابطش باز و آزاد بود) و او یک رهبر سیاسی زن برای جنبش بین المللی پرولتری شد.

این مقاله به طور عمده به مسئله زنان می پردازد و شاید بعضی از خوانندگان بپرسند که چرا ما باید به رزا لوکزامبورگ در برخورد به این مسئله مراجعه کنیم با آنکه او با جنبش زنان مانند الکساندرا کولتای یا کلارا زتکین سر و کار نداشته است. او تنها چند مقاله درباره جنبش زنان و خصوصا در مورد حق رای زنان نوشته است. اما این لزوماً به این معنی نیست که او به جنبش زنان علاقه نداشت و جنبش زنان را تنها تناقضی ثانوی (مسئله درجه دو در برابر جنبش طبقاتی) می دیده است. دقیقاً عکس این صحیح است. در نوامبر ۱۹۱۸ در نامه ای به زتکین می نویسد: "شاید من باید در مورد مسائل جنبش زنان بنویسم. در حال

حاضر این مسئله بسیار مهم است و ما هم رفیقی اینجا نداریم که چیزی در این مورد بفهمد."

زندگی سیاسی رزا مصادف با مبارزه تئوریک در حزب سوسیال دموکرات بود و اینکه جنبش باید به کدام سو برود؟ این دوره، دوره عروج دستگاه و امتیازات بوروکراتیک درون جنبش و مسئولینش بود. این دوره، دوره ظهور امپریالیسم و نیاز سرمایه داری به مهار طبقه کارگر انقلابی به ویژه در کشورهای به اصطلاح جهان اول بود. یکی از معروف ترین آثار او، "اصلاح یا انقلاب" در جدل با سوسیال دموکراتهای آلمان که سعی داشتند انقلاب سوسیالیستی و در واقع خود سوسیالیسم را کنار بگذارند نوشته شد.

رهبران حزب، برنشتاین و سپس کائوتسکی استدلال می کردند که به دلیل توسعه سرمایه داری یک فرایند خطی به سمت سوسیالیسم ممکن است. طبقه کارگر با کسب تدریجی کنترل بر زندگی سیاسی و اقتصادی، کنترل دولت را در دست خود می یابد و تقریباً "اتفاقی" سوسیالیسم محقق می شود. این ایده های عجیب هنوز که هنوز است از سوی برخی از به اصطلاح رهبران جنبش بین المللی طبقه کارگر ایراد می شود (اگرچه اکثر آنها اکنون دیگر از "اقتصاد بازار اجتماعی" صحبت می کنند)

این بحث دقیقاً و در عین حال سوال اساسی پیش روی جنبش زنان را بازتاب می داد و می دهد: آیا آزادی زنان در درون نظام سرمایه داری امکان پذیر است یا خیر؟ شکاف بین جنبش بورژوایی زنان و جنبش پرولتری زنان از اساس بر اثر این سوال به وجود آمد. رزا لوکزامبورگ عمیقاً معتقد بود که رهایی کامل زنان تنها در لوی سوسیالیسم امکان پذیر است، و بنابراین مبارزه اش علیه انحطاط در حزب و برای دادن خط سیاسی درست درون حزب نیز باید به عنوان مبارزه او برای آزادی زنان دیده شود!

جنبش بورژوایی زنان

ما قبلاً آثاری در مورد منشا سرکوب زنان خوانده ایم. معروف ترین کتاب در این زمینه "منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" از انگلس است که او در آن استدلال می کند که جوامع طبقاتی و سرکوب زنان از محصولات مالکیت خصوصی هستند. مارکسیسم توضیح می دهد که ریشه سرکوب زنان نه در بیولوژی که در شرایط اجتماعی است. در ابتدا تقسیم کار بین زنان و مردان به وجود آمد اما این به معنی همزمانی آن با سرکوب زنان نیست. تا زمانیکه تولید مثل به شیوه اشتراکی صورت می گرفت، مردان و زنان از حقوق برابر و وضعیت مشابه برخوردار بودند.

این برابری با توانایی جامعه برای تولید محصول مازاد و به وجود آمدن "دارا و ندار" تغییر کرد. نیاز به دانستن وارث مشروع برای انتقال مالکیت زنان را مجبور به ورود به تک همسری کرد و آنان را اسیر خانه ساخت. در مقایسه با تمام جریانات فمینیستی که پدرسالاری را به عنوان منشا سرکوب زنان اعلام می کنند، نظریه مارکسیستی توضیح می دهد که سرمایه داری از ساختارهای پدرسالارانه برای منافع خود - یعنی برای حفظ کار ارزان و یا رایگان زنان با تقسیم طبقه کارگر بر اساس جنسیت و نژاد و غیره ... - استفاده می کند.

اگرچه همواره مقاومت در برابر ستم علیه زنان وجود داشته است اما جنبش توده ای فرزند جامعه سرمایه داری است. در این نظام برای اولین بار در تاریخ بشری پایگاه مادی برای برابری اقتصادی و اجتماعی کامل زنان و مردان به وجود آمده است. در جوامع طبقاتی گذشته، مانند عصر برده داری یا فئودالیسم، زنان بخشی از خانوار مردان بودند اما توسعه سرمایه داری این دستور الهی را باطل کرد. زنان در انقلاب

رزا لوکزامبورگ و ...

بورژوازی نقش بسیار فعالی داشتند. شعارهای آزادی، حقوق بشر و برابری دقیقاً بیانگر افکار و خواسته‌های میلیون‌ها زن بود.

به اصطلاح اولین جنبش زنان اساساً جنبش بورژوازی زنان بود. در آغاز آنها برای رهایی کامل اجتماعی و اقتصادی از طریق دسترسی مستقیم به تحصیلات مبارزه می کردند. یکی از نماینده‌های مشهور این جنبش در انقلاب فرانسه دِ گوگ (Olympe de Gouges) نام داشت. دِ گوگ در اثر معروف خود "اعلامیه حقوق زنان و شهروندان زن" هرگز نظام بورژوازی را مورد پرسش قرار نداد اما با این حال مطالبات او هنوز رادیکال بودند و او در سال ۱۷۹۳ اعدام شد. یکی دیگر از فعالان جنبش زنان رز لاکمبه (Rose Lacombe) بود که در تقابل با ده گوگ تلاش می کرد مبارزات زنان کارگر را با چشم انداز انقلابی پیوند دهد. وی مؤسس انجمن "شهروندان انقلابی" با هدف سازماندهی زنان طبقه کارگر بود.

در آلمان و اتریش در سال ۱۸۴۸ بورژوازی هیچگاه نقش پیشرو را مانند فرانسه بازی نکرد. بورژوازی در آن مقطع از طبقه کارگر جوان و هشیار آن کشورها به شدت ترسیده بود و به نظم حاکم گذشته عقبگرد داشت و به سرعت همه چیز در مورد حقوق بشر، برادری و برابری را فراموش کرد. جنبش بورژوازی زنان نیز درست مشابه آن بود. از لوئیس اتو پترز (Louise Otto Peters)، بانوی بزرگ جنبش زنان آلمان که بگذریم، همه تسلیم را پذیرفته و روحیه انقلابی خود را از دست داده بودند. انتقادات آنها در مورد نقش‌های جنسیتی رایج، خشونت درون خانواده ها و وضعیت ناگوار زنان در محل کار خاموش شد. جنبش بورژوازی زنان در اصل در مخالفت با مبارزه طبقاتی بود. آنها برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی درون نظام سرمایه داری مبارزه می کردند. جنبش بورژوازی زنان با شروع جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه مجبور شد چهره واقعی خود را نشان بدهد و اکثر آنها (به همراه مردان بورژوازی خود) به آغوش ارتجاع پریدند.

استثنایی هم بودند. مثل سیلیویا پنکهورست (Sylvia Pankhurst) از جنبش طرفداران حق رای (Suffragettes) (جنبش بورژوازی زنان بریتانیا که زنان طبقه کارگر را هم جلب می کرد). او از بنیانگذاران حزب کمونیست بریتانیا بود و در حالی که خواهرش کریستل پنکهورست (از جنبش طرفداران حق رای و نماینده محافظه کار مجلس عوام) علیه حقوق کارگران می جنگید، خود بخاطر اعمال ضد جنگ به زندان افتاد.

جنبش پرولتری زنان

این جنبش در ابتدا کار خود را با خواست حق کار و حق رای و همچنین خواست برخورداری از شرایط کاری مناسب آغاز کرد. در این راه مطالباتش را با بقیه جنبش های زنان به اشتراک گذاشت و در نتیجه بسیاری از زنان کارگر را به تشکلهای مختلف زنان جذب کرد. اما با ظهور ارتجاع پس از سال ۱۸۴۸ جنبش بورژوازی زنان تمام این خواست‌ها را کنار گذاشت و به جدایی ضروری و تولد جنبش پرولتری زنان انجامید.

کلارا زتکین با آنکه احترام زیادی برای اولین مبارزان شجاع جنبش زنان کارگر قائل بود اما از آنها بخاطر عدم توانایی شکستن پیوندهای خود با سیستم بورژوازی انتقاد میکرد. این انتقاد خود را به روشنی در سال ۱۸۹۹ نشان داد، زمانیکه زنان بورژوا، احساس کردند که برتری خود را در جنبش از دست می دهند، برای ساکت کردن جنبش به همکاری با پلیس شتافتند. زنان بورژوا اغلب خود را به عنوان "خواهر فقیر" آنها در کارخانه ها نشان می دادند و بعضی موسسه های خیریه را برای وابستگی و گرفتن اختیار عمل زنان کارگر تاسیس کردند. کلارا زتکین به درستی می گوید: "محکوم کردن توده ها به نیروهای ارتجاع"

طبقه کارگر در قرن نوزدهم تنها از مردان تشکیل نمی شد و زنان را نیز شامل می گردید. به منظور کاهش هزینه و سطح دستمزدها بسیاری از سرمایه داران از زنان و کودکان استفاده می کردند. روز کاری یک زن کارگر از ساعات طولانی تر، محل کار کثیف و پر سروصدا، شرایط کاری خطرناک و آزار جنسی و تجاوز تشکیل میشد. بعد از کار نیز زنان مجبور به مراقبت از کودکان و انجام کارهای خانه بودند. سقط جنین ممنوع بود و بسیاری از زنان از عواقب سقط جنین غیرقانونی و یا

عوارض زمان تولد جان خود را از دست می دادند. آنها حق دسترسی به تحصیل و به طبع آن توانایی رهایی از ایدئولوژی های مذهبی را نداشتند و این هر گونه تلاش فرار از این جهنم را تقریباً ناممکن میکرد. جنبش جوان طبقه کارگر اولین جنبشی بود که در راه تغییر سرنوشت زنان و مبارزه برای شرایط بهتر قدم برمیداشت.

از اولین مطالبات سوسیال دموکرات ها کاهش ساعات کار زنان بود. با این حال، نگاه جنبش سوسیال دموکرات به مسئله زنان از نفوذ بورژوازی و نگاه های جنسیتی آزاد نبود. در سال ۱۸۶۶ بین الملل اول (تحت نفوذ پرودون) قطعنامه ای به منظور لغو همه نوع کار مزدی زنان، تصویب کرد، اگرچه مارکس و انگلس جدلهای سرسختانه ای حول این قطعنامه داشتند. پیروان لاسال ادامه در صفحه ۸

امر رهایی و آزادی

بدون سازمانیابی.

تشکیل پذیری طبقه

کارگر و ایجاد حزب

سوسیالیستی کارگری

میسر نیست. به پیش

در راه ایجاد یک چنین

گردانی!



رزا لوکزامبورگ و ...

(Lassalle) سعی داشتند با استدلال "نقش طبیعی زنان" آنها را از فرایند تولید اجتماعی خارج کنند و در واقع از رقابت بیشتر زنان در بازار کار می ترسیدند. مارکس در سال ۱۸۷۱ موفق شد قانونی را در بین الملل اول به تصویب برساند که به موجب آن حوزه‌های ویژه زنان تاسیس شد و به سرعت هزاران زن کارگر به این حوزه‌ها جذب شدند.

همانطور که مشاهده می کنید تلاش برای سازماندهی زنان کارگر توسط هر کسی مورد استقبال قرار نمی گرفت. این جنبش تحت فشار افکار بورژوازی در قالب جناح رفرمیست بود. این همان لایه ی بیان ایده های عقب مانده ی نگاه جنسیتی بود که به عنوان مثال استدلال میکرد زنان به سمت ایده های ارتجاعی تمایل دارند و حق رای آنان می تواند باعث تقویت محافظه کاران میشود. برای مثال هنگامی که ایده سازماندهی زنان متاهل مطرح بود، دبیر حزب در اتریش فغان بر می آورد که : زنان متاهل نیازی به شکل ندارند، من آنها را در خانه متشکل می کنم!"

انگلس زمانی گفته بود: " در خانواده مرد نماینده بورژوازی و زن نماینده پرولتاریاست" مارکسیست های داخل حزب مانند بیل، زتکین، لوکزامبورگ و لیکنخت طرفدار نظریه آزادی فروش نیروی کار

بودند که زنان را از انزوای خانگی رها میکرد و برای آنها نوعی استقلال را به ارمغان می آورد. در بحث های مربوط به جنسیت نیز، نقش های جنسیتی سنتی، خشونت خانگی و ... تابع بحث های اقتصادی و مبارزه طبقاتی بودند.

مارکسیست ها برای حقوق سیاسی و اجتماعی زنان مبارزه می کنند. اما در همین حال آنها کاملاً می دانند که رهایی کامل زنان فقط در یک سیستم سوسیالیستی محقق می شود که در آن زنان کل پروسه تولید مثل (مانند نگهداری از کودکان، سالمندان و کارهای خانگی و ...) را مانند سیستم سرمایه داری رایگان انجام نخواهند داد.



بحث حول چگونگی سازماندهی زنان، به علت متمایز کردن وجه واقعی موقعیت سوسیال دموکراسی در آن زمان بود. در کنگره حزب کمونیست آلمان در سال ۱۸۹۱ در نهایت بیشترین خواستهایی که رای آوردند به ترتیب زیر بودند: حق رای برای زنان، ایجاد مدارس رایگان برای همه اعم از زن یا مرد، مراقبت های بهداشتی رایگان خصوصاً برای زایمان. بعد از بحث در مورد چگونگی پیروزی در گرفتن حق رای برای زنان وظایف بین انقلابیون و رفرمیستها تقسیم شد. تحت نفوذ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، زتکین و لوکزامبورگ پیشنهاد اعتصاب عمومی برای رسیدن به خواستههای جنبش را مطرح کردند، اما رهبران جناح رفرمیست در برابر "شرایط روسی" هشدار دادند (در واقع آنها در برابر توسعه انقلاب هشدار دادند) و استدلال کردند که با این اعتصاب عمومی توده ها از کنترل خارج می شوند! اعتصاب عمومی در واقع ابزار مبارزه طبقاتی است و رهبران رفرمیست راه انقلاب، که تنها راه تحقق سوسیالیسم است، را ترک گفتند و در نتیجه با رهایی حقیقی زنان خداحافظی کردند.

حزب سوسیال دموکرات اتریش به عنوان یک نمونه در بین الملل دوم در نظر گرفته شد. اما خواهیم دید که چطور به دور استحاله اصلاح طلبانه رفته بود. در سال ۱۹۰۵ آنها تصمیم گرفتند فقط می توانند برای حق رای مردان مبارزه کنند. لیدر این حزب که به شدت یک "تدریج گرا" بود رو به کنگره زنان گفت: "شما باید از خودتان پرسید، که در حال حاضر چه شرایط اجتماعی و سیاسی وجود دارد که مبارزه برای حق رای زنان به بلوغ نرسیده است، ما قدم بعدی را بعد از برداشتن اولین قدم برمی داریم. و اولین قدم داشتن حق رای برای مردان است" در نتیجه با کمک فعالان زنان، این لیدر رفرمیست به "اولین" هدف خود برای مردان دست پیدا کرد و قدم بعدی را برداشت تا انقلاب او را مجبور به حرکت کرد.

اولین کنگره بین المللی زنان در سال ۱۹۰۷ در اشتوتگارت برگزار شد. زتکین در این کنگره یک موضع کاملاً سوسیالیستی را برای مبارزه کامل و برابر برای گرفتن حق رای زنان و مردان مطرح کرد. در برابر مقاومت بخشهای انگلستان و اتریش قطعنامه ای تصویب شد و به کنگره بین الملل دوم ارائه شد. تحت تاثیر لوکزامبورگ کنگره دوم زنان در سال ۱۹۱۰ نام "روزی علیه جنگ" را گرفت. این کنگره جنگ امپریالیستی را محکوم کرد و درخواست اتحاد طبقه کارگر در سطح جهان را مطرح کرد. رد شدن درخواست تجدید نظر که توسط بسیاری از رهبران احزاب سوسیال دموکرات مطرح شد، نشان می دهد که اغلب زنان نقش متری و پیشرویی را درون جنبش ایفا کرده اند.

کلارا زتکین دوباره در سال ۱۹۱۵ بر علیه دستورات رهبران حزب، کنگره بین المللی زنان دیگری را برای نشان دادن همبستگی بین المللی سازمان داد. احزاب اتریشی دیگر دیده نمی شدند، آنها به شدت تحت تاثیر خط رسمی حزب بودند. با این وجود کنگره موفقیت بزرگی بود. نتیجه این کنگره کمپین بزرگی علیه جنگ بود. زتکین پس از آن دستگیر شد و جناح راست درون سوسیال دموکراسی موفق شد او را از هیات تحریریه پرتیراژترین روزنامه پرولتاریا برای زنان یعنی Die Gleichheit حذف کند. روزنامه ای که بنیان گذارش خود زتکین بود. انقلاب روسیه، بر پا شدن انترناسیونال کمونیستی (کمیترن) و ورشکستگی کامل سیاسی حزب سوسیال دموکرات آلمان منجر به شکل ادامه در صفحه ۹

انتشار منظم، بهبود کیفیت و

نشر مستمر سوسیالیسم کارگری

در گرو همکاری، کمک مادی و

معنوی شما است. برای ما خبر و

مقاله بفرستید، نشریه را

بخوانید و به دوستان تان

معرفی نمایید!

رزا لوکزامبورگ و...

گیری (USPD) حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان) و Spartakusbund (جناح چپ مارکسیست های انقلابی آلمان) و بعد از آن حزب کمونیست آلمان شد. جدا از زتکین و لوکزامبورگ بسیاری دیگر از زنان پیشروی طبقه کارگر در این پروسه نقش داشتند.

جنگ جهانی اول شکست سنگینی، به ویژه برای جنبش بین المللی طبقه کارگر، بود. رهبران آن تسلیم را در برابر شوونیسم و ناسیونالیسم و جنگ امپریالیستی پذیرفته اند. انقلاب روسیه انگیزه های جدید و امیدوارکننده ای به مبارزه طبقه کارگر و زنان داد. توده های زنان کارگر مشتاقانه به سوی حزب می آمدند و آنرا ابزاری برای مبارزه برای تحقق صلح و سوسیالیسم می دانستند. در اتریش و آلمان (و جاهای دیگر) زنان کارگر نیروهای پیشناز انقلابی در کارخانه ها بودند، کشورهایی که بورژوازی در آن کشورها به زور به اصلاحاتی برای جلوگیری از یک انقلاب سوسیالیستی تن می داد. دادن حق رای زنان، کم شدن ساعات کاری روزانه، برپایی سیستم خدمات درمانی، تعطیلات و مزایای بیکاری، یک قدم بزرگ رو به جلو برای (زنان) کارگران بود. اما از آنجا که این اصلاحات بخشی از یک حرکت توسط بورژوازی بود، کمک کرد بورژوازی به همراه رهبران رفرمیست طبقه کارگر انقلاب را از ریل خارج کنند. به طور مشخص آنها یک گام بزرگ از مبارزه برای جامعه بدون طبقه و بدون هر گونه ظلم و رهایی کامل زنان دور شدند.



رزا لوکزامبورگ (و کارل لیبکنخت) با چشم پوشی رهبران جناح راست سوسیال دموکرات به قتل رسیدند و این منتج به جمع آوری نیرو برای فاشیسم در آلمان شد. طی چند سال طبقه کارگر همه دستاوردهایی که برایشان مبارزه کرده بود را از دست داد و زنان دوباره به خانه هایشان برگشتند و وحشیانه توسط ایدئولوژی فاشیستی سرکوب شدند.



➤ توضیحات وبسایت "در دفاع از مارکسیسم": لیز مندل در این مقاله به نحوه نگرش رزا لوکزامبورگ به مسئله زنان و جدا ناپذیری آن از مبارزه طبقه کارگر به عنوان یک کل می پردازد. او همچنین به این می پردازد که مبارزه برای حقوق زنان، مبارزه بر علیه رفرمیست های درون جنبش نیز است که همیشه تلاش می کردند خواست های رهایی کامل زنان را محدود سازند.



تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی تاریخ دی، د زبېښاک گرو او زبېښاک شوونکو طبقو تر منځ، د محکومو او حاکمو طبقو تر منځ، د ټولنی د تکامل په مختلفو پړاونو کی او هم دا چی دغه مبارزه هغه ځای ته رسېدلی ده چی زبېښاک شوونکی او ستم شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور نشی کولای زبېښاکگری او ستمگری طبقی (پانگه والې) جغ نه خلاصی ومومی مگر دا چی په عېن حال کی ټوله ټولنه د تل لپاره د زبېښاک او ستم له قېد نه وږغوری.

(مانېفست کمونېست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است، افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

گفت‌وگوی سوسیالیسم کارگری در مورد وضعیت زنان در افغانستان

سوسیالیسم کارگری: ارزیابی شما از شعار نان، کار، آزادی جنبش اعتراضی زنان در افغانستان چیست؟ و چقدر این شعار با وضع جنبش زنان در افغانستان سازگاری دارد؟

یونس سلطانی: شعار (نان، کار، آزادی) ریشه در عمق واقعیتهای دارد که مخصوصاً بعد از اسکورت طالبان به قدرت توسط کشورهای سرمایه‌داری در افغانستان، در سایه حجاب دموکراسی از نظرها دور نگه‌داشته می‌شد.

در افغانستان تحت سیطره طالبان شرایط زنانه‌گی انسانهای ساکن در آن سرزمین هر روز با چالش‌های جدی‌تر از روز قبل مواجه است. تلاش برای بهبود شرایط فروش نیروی کار، افزایش دستمزد، تقلیل ساعات کار، امنیت کاری و سهم بیشتر کارگران در استفاده از ثروت اجتماعی‌ای که با نیروی خودشان تولید شده و مسایل دیگری ازین دست نیست. آنها در تلاش زنانه ماندن هستند.

حذف نیم جمعیت در آن سرزمین از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی در چهارچوب شریعت اسلامی، حتی امکان تأمین انرژی لازم برای زنانه ماندن را هم از فرودستان جامعه، از ضربه‌پذیرترین انسانها یعنی از زنان و کودکان گرفته است. دیگر پیدا کردن لقمه نانی برای ادامه زنانه‌گی بیولوژیکی به یکی از مشکلات عمده تبدیل شده است. فروش کودکان به امید نجات فرزندان دیگر خانواده از مرگ ناشی از گرسنه‌گی به یک امر معمول تبدیل شده است. فروش اعضای بدن برای نجات از گرسنه‌گی یک پدیده عادی در آن جامعه گردیده است.

این واقعیت‌های اوپژیکتیف و نهایت دردناک نشان می‌دهند که مطالبه (نان، کار، آزادی) صرفاً یک شعاری بر خاسته از یک ایدیولوژی نبوده بلکه بر خاسته از نیاز عاجلی است که امارت اسلامی طالبان در زد و بند با نظام حاکم سرمایه‌داری آن را به فرودستان جامعه که با تأسف اکثریت باشندگان افغانستان را در بر می‌گیرد، تحمیل کرده است.

طبعاً کسب نان در جوامعی که به دست آوردن ابتدایی‌ترین نیازها برای ادامه زنانه‌گی به فروش نیروی کار گره خورده است، بدون کار ممکن نیست. امارت اسلامی طالبان با تکیه به خرافاتی که "خدا روزی رسان است" علاوه بر آن که هیچ مسئولیتی را در قبال ایجاد اشتغال نمی‌پذیرد، با تکیه به تطبیق شریعت عملاً مانع کار نصفی از نفوس جامعه یعنی زنان می‌گردد.

برگشت زنان به جامعه، امکان به دست آوردن کار و اشتراک‌شان در همه امور اجتماعی مستلزم آزادی زنان از هژمونی دین که سنت‌های مردسالارانه در جامعه توسط آن توجیه می‌گردد، می‌باشد.

موارد فوق نشان می‌دهند که خواسته (نان، کار، آزادی) آنقدر اساسی و رادیکال است که مادیت یافتن آن صرفاً محدود به عبور از امارت اسلامی نبوده و فراتر از آن قدسیت دین را در هم شکسته و یکی از موانع عظیم را در راه برگشت انسانیت به انسان بر می‌دارد. جنبش زنان در افغانستان با تحقق این خواسته تکیه گاه معنوی سنت‌های مردسالارانه را از سر راه‌شان برای رسیدن به یک زنانه‌گی که شایسته انسان باشد، کنار زده و راه را به سوی افق سوسیالیسم باز می‌نماید.

سوسیالیسم کارگری: نقش اعتراضات زنان و مردان و دورنمای این اعتراضات را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

یونس سلطانی: از نظر من راه‌اندازی اعتراضات در افغانستان که نقش زنان در آن بسیار برجسته است، تا این حال محدود به اعتراض علیه محدودیت‌هایی بوده است که امارت اسلامی طالبان مخصوصاً علیه زنان وضع کرده‌اند.

فرامین صادر شده از جانب امارت اسلامی طالبان به گونه سیستماتیک برای حذف حضور زنان از همه امور اجتماعی برنامه‌ریزی شده است. جلوگیری از آموزش و جلوگیری از کار زنان در خارج از منزل، منع تردد زنان، حتی مانع شدن زنان در استفاده از حمام‌های عمومی نمونه‌هایی از آنها هستند که در مقطع فعلی از زمان بیشتر سوریالیستی به نظر می‌رسند.

طبعاً صدور فرامین امارت اسلامی نمی‌تواند خواسته‌های طالبان را محقق نموده و زنان را از متن جامعه حذف نماید. به تناسب شدت عمل طالبان در برابر مخصوصاً زنان عکس‌العمل‌های متناسب به آن را در قبال دارد که اعتراضات زنان در شهرهای مختلف افغانستان در بدترین شرایط امنیتی گواه آن می‌باشد. اما این اعتراضات در چوکات کنونی به دلایل زیر نمی‌تواند تغییرات اساسی‌یی را در پی داشته باشد.

یکی از ویژه‌گی‌های اعتراضات تا کنون این است که به باور عده زیادی از معترضین کنش طالبان در برابر مخصوصاً زنان به برداشت افراطی طالبان از دین نسبت داده می‌شود نه به ماهیت دین. در رابطه با

گفت‌وگوی سوسیالیسم کارگری...

شناخت و درک ماهیت زن ستیزانه نه تنها اسلام که همهٔ ادیان ابراهیمی پژوهش زیادی لازم نیست. در باور همهٔ این ادیان و در کتب "مقدس" شان زن شهروند درجه دوم است که برای سرگرمی مرد

آفریده شده است. زمانی که معترضان زن با توسل به آیه و حدیث می‌خواهند حقوق شان را به دست آورند، دیگر هم گام با طالبان عمل می‌نمایند. این امر محدود به زنان معترض در افغانستان نیست. گروه های متعددی که خارج از افغانستان در حمایت از اعتراضات زنان در افغانستان فعالیت می‌نمایند، از جمله آموزش قرآن برای زنان و تفسیر آن را در برنامه های آنلاین شان داشته و در تلاش براءت دین از اعمال طالبان هستند. درمجموع آنها محدودیت های وضع شده بر زنان را ناشی از برخورد سنتی و افراط گرایانه طالبان می‌دانند نه احکام دینی. بدون تردید می‌توان گفت که پایان امارت اسلامی طالبان، می‌تواند سبب رفع محدودیت هایی علیه زنان باشد، ولی با ادامهٔ هژمونی دین به هیچ وجهی نمی‌تواند آزادی زن را از ستم های چند لایه در قبال داشته باشد.

نقش ناسیونالیسم تباری در اعتراضات زنان علیه طالبان هم یکی از نکات ضعف آن می‌باشد. عده یی از نماینده گان و سخنگویان زنان معترض همزمان که در اعتراضات علیه طالبان سهم خیلی فعالی داشته و در مجالس بین‌المللی به عنوان نماینده و سخنگوی زنان معترض ظاهر شده اند، به دلیل روابط تباری از جریان های جنایتکار مجاهدین حمایت می‌نمایند. شرکت هدا خموش در محفلی که به مناسبت بزرگداشت از احمد شاه مسعود که پسرش احمد مسعود به صراحت اعلام می‌نماید که تفاوت عقیدتی با امارت اسلامی طالبان ندارد، یکی از این موارد است.

مورد سوم چشم داشت زنان معترض از جوامع بین‌المللی برای ایجاد تغییر در افغانستان است. واقعیت این است که بر گشت امارت اسلامی طالبان به قدرت بدون حمایت غرب به سر کرده گی آمریکا ممکن نبود. طالبان نه از نظر نظامی، نه از نظر سیاسی و نه از نظر کمیت ظرفیت

برگشت به قدرت را نداشتند. اما عده یی از فعالین مخالف امارت اسلامی طالبان رابطهٔ میان کشورهای سرمایه‌داری و نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، نهادهای حقوق بشری و ارگان هایی که با پوشش حمایت از مردم تحت سلطهٔ طالبان با ارسال ملیون ها دلار موجب استمرار حاکمیت امارت اسلامی طالبان می‌گردند، نادیده انگاشته و به نقش این نهادها که هدف اصلی آنها ایجاد امکان کسب سود بیشتر و توجیه نقش کشورهای سرمایه‌داری در چپاول انسانها می‌گردند، توجه نمی‌نمایند. با رفع این معطلات اساسی در اعتراضات موجود می‌توان بدون تردید به نتایج و آیندهٔ آن خوشبین بود.

سوسیالیسم کارگری: عوامل خشونت بر زنان در جهان و به خصوص در منطقهٔ خاور میانه را ناشی از چه می‌دانید؟

یونس سلطانی: با استناد به تاریخ تکامل جوامع بشری آغاز ستم جنسی بر زن با به میان آمدن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و ایجاد طبقات آغاز شده و تا پایان موجودیت طبقات اجتماعی همچنان ادامه خواهد یافت. به این دلیل اعمال خشونت بر زنان صرفاً برخاسته از جنسیت نبوده و تنها محدود به خشونت فیزیکی هم نیست.

در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری تا آنجا که دموکراسی بورژوازی اجازه می‌دهد، زنان از نظر قانون حقوق برابر با مردان دارند. البته برابری در همین سطح هم نتیجهٔ لطف سرمایه‌داری در حق زنان نبوده بلکه نتیجهٔ مبارزات پی‌گیر زنان می‌باشد. در جوامع سرمایه‌داری حتی در عرصهٔ مشابه شغلی زنان در مقایسه با مردان از مزایای حقوقی کمتری برخوردار بوده و معاش کمتری دریافت می‌نمایند. استفادهٔ کالایی از جسم زن از نظر قانون عملی پذیرفته شده بوده و صنعت سکس و بهره برداری جنسی از زنان یکی از منابع مهم در آمد در کشور های به اصطلاح متمدن سرمایه‌داری می‌باشد. در این کشورها زنان که به کارگران جنسی موصوف اند با جبر فیزیکی و اعمال زور به "صنعت"

سکس کشانیده نمی‌شوند و درست مانند همهٔ کارگران دیگر با امضای قرارداد برای کسب معاش در ازای فروش چیزی که به آنها متعلق است، به کار گماشته می‌شوند.

علی‌الرغم موجودیت سکولاریسم در بسیاری از کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری، نقش دین در آن ها هنوز مشهود است. اقداماتی که تقدس دین را زیر پا بگذارند، با حمایت از قانون (توهین به مقدسات - بلاسفی) مورد مواخذه قرار می‌گیرد. در ناروی قانون بلاسفی یا توهین به مقدسات تا سال ۲۰۱۵ نافذ بوده و بعد از حملهٔ اسلامگرایان به دفتر شارلی ابدو در فرانسه که کاریکاتور محمد را اجازه چاپ داده بود، لغو گردید.

گروه های مذهبی یی که اعمال ستم بر اعضای زن شامل در آن گروه ها در آنها رایج می‌باشد، بر علاوهٔ آنکه اجازهٔ فعالیت و تبلیغ را دارند، از کمک های دولت نیز مستفید می‌گردند. کودکان دختر در مکاتب در اثر درخواست والدین شان با توجیه احترام به عقاید اقلیت های مذهبی از فعالیت های مشترک ورزشی با پسران منع می‌گردند. اقداماتی ازین گونه توسط دولت های مدرن با توسل به نسبیت فرهنگی توجیه و پذیرفته شده است.

در کشورهای خاورمیانه علاوه بر ستم طبقاتی ناشی از موجودیت سرمایه‌داری، حاکمیت دین عرصه را بر زنان آن چنان تنگ نموده است که حتی زنان خود شان قوانین زن ستیزانهٔ دین را بدون اکراه پذیرفته اند. تمام عرصه های زنده گی نه تنها زنان بلکه مردان در آن جوامع توسط دین و نمایندگانش کنترل می‌گردد. تاریخاً شعاع آزادی، مخصوصاً زنان، با هژمونی دین نسبت معکوس دارد و به تناسب قدرت دین شعاع آزادی زنان کوتاه تر می‌گردد.

متأثر از باورهای دینی، انسان ها دلایل بدروزی شان را به سرنوشت یا "تقدیر" که به دست خدا نوشته

گفت‌وگوی سوسیالیسم کارگری...

می‌شود، به آسمان‌ها نسبت داده شده و از جستجوی عوامل بدبختی‌های شان در میان خود انسان‌ها غافل می‌گردند. باورهای دینی همچنان سبب می‌گردد که انسان‌ها آسایش ذهنی بهشت را به قیمت بدبختی‌ها و تلخ‌کامی‌های دنیوی به جان خریدار شوند. باور

به تقدس دین سبب می‌گردد که انسان‌ها بدترین شرایط زنده‌گی‌شان را به عنوان امتحان خدا از خود به‌راستی و با شکر گزاری از خدا بپذیرند. پذیرش این باورها صرفاً محدود به مردها نبوده و به عنوان دیگه مسلط به باور زن‌ها هم تبدیل می‌شود. این‌ها همه در همدستی با نظام سرمایه‌داری سبب بازتولید و استمرار خشونت بر زنان می‌گردند.

سوسیالیسم کارگری: اعتراض و مبارزه زنان برای تحکیم آزادی‌های فردی و اجتماعی شان در افغانستان از چه اهمیتی برخوردار است؟ و چرا حمایت مردان از مبارزه زنان تا این حد کم‌رنگ می‌باشد؟

یونس سلطانی: طبعاً اعتراض و مبارزه اولین قدم جدی برای ایجاد تغییر در جامعه می‌باشد. اعتراض با شعار نان، کار، آزادی عمق فاجعه و گسست شیرازهٔ یک زنده‌گی عادی در افغانستان را به نمایش گذاشته و نشان می‌دهد سرفه‌های بخش عظیمی از انسان‌ها در افغانستان خالی شده و به دست آوردن غذا به چالش خیلی بزرگی برای بخش بزرگی از انسان‌های ساکن در آن جغرافیا تبدیل شده است. بی‌دفاع‌ترین انسان‌ها، زنان و کودکان، اولین قربانیان این تراژیدی‌اند که به دست سرمایه‌داری و عمل محلی آن طالبان، خلق شده است.

تظاهرات اعتراضی زنان همچنان نشان می‌دهد که علی‌الرغم موجودیت باورهای نادرست در ناتوانی زنان، زنان توانا بوده و می‌توانند در برابر عقب‌گراترین، جنایتکارترین و زن‌ستیزترین نیروها با متانت ایستاده و

محوری‌ترین شعار را که از واقعیت زنده‌گی مردم بر خواسته است انتخاب کنند.

آن‌گونه که قبلاً در پاسخ سوال دیگری اشاره گردید، عیب این حرکات اعتراضی در فقدان هم‌آهنگی میان ماهیت شعار و وسایل لازم برای تحقق آن است. رمز پیروزی اعتراضات زنان در توانایی پیوند دادن این حرکت به مبارزهٔ طبقاتی است. جنبش‌ها می‌توانند با برآورده شدن خواسته‌هایی چون حق تحصیل، حق کار و حق بر گشت مجدد زنان به اجتماع به پایان برسند، اما تحقق این خواسته‌ها به مفهوم تحقق آزادی زنان و داشتن حق برابری با مردان نیست. به این دلیل پیوند اعتراضات زنان با مبارزهٔ طبقاتی اهمیت به‌سزایی کسب می‌نماید، زیرا در آن نه فقط حاکمیت گروه‌هایی چون طالبان آماج قرار می‌گیرند، بلکه اساس موجودیت آنها، یعنی سیستم حاکم اقتصادی که راه رسیدن آنها به قدرت را هموار نموده است، از ریشه نابود می‌گردد. این امر آزادی جامعه را که در گرو آزادی زنان است، تضمین می‌نماید.

نقش دین را در نهادینه کردن افکار زن‌ستیزانه در طول مدت بیشتر از چهل سال که گروه‌های متعدد مجاهدین با حمایت کشور‌های سرمایه‌داری "متمدن" غربی شکل گرفتند، نمی‌توان نادیده گرفت. ذهنیت مردسالارانه که مشروعیت‌اش را از دین کسب کرده و به عنوان دیدگاه حاکم، حتی ذهنیت زنان را هم شکل می‌دهد، سبب می‌شود که مردان منافع شان را در حمایت از اعتراضات زنان نبینند. عدهٔ زیادی علی‌الرغم دشمنی با حاکمیت سیاسی طالبان، در پذیرش دیدگاه مذهبی طالبان مشکلی با آن‌ها ندارند. این واقعیت‌ها از نظر من دلیل حمایت کم‌رنگ مردان از اعتراضات زنان در افغانستان می‌باشد.

سوسیالیسم کارگری: در مورد جنبش زن در افغانستان چه نظر دارید و تاثیر گذاری جنبش چپ بر جنبش‌های اعتراضی زنان را چطور ارزیابی می‌کنید؟

جواد طیب: جنبش اعتراضی زنان در افغانستان تعیین‌کننده‌ترین و اساسی‌ترین مقاومت و مبارزه در کل جدال و کشمکش کشور در مقطع کنونی است. من لاقلاً تا حدی در مسایل اساسی با یک تعداد از فعالان این جنبش در داخل جسته و گریخته در ارتباطم؛ و در اکثریت صحبت‌ها چه جمعی و چه هم فردی، بار بار این نکته را تذکر داده‌ام که ما نباید از کنار جنبش‌های اعتراضی زنان و مقاومت و مبارزه‌یی که زنان در افغانستان علیه تروریسم اسلام سیاسی و جهانی به راه‌انداخته‌اند به سادگی بگذریم. نه از سر و منظر جنسیتی و اینکه زنان ستم مضاعف و چندین‌جانبه را در افغانستان در اشکال متنوع متحمل می‌شوند، که واقعاً شده‌اند؛ بل اساساً از سر بخشی از خواست‌ها و مطالبات معین که هویت این جنبش‌های اعتراضی را می‌سازد.

بخشی از این مطالبات پایه‌ی ترین خواست و مطالبه همهٔ مردم است. از جمله اگر یکی از آن‌ها را اینجا عنوان کنیم همین مطالبهٔ نان، کار، آزادی است. این دادخواست بدون اندک‌ترین مکث خواست و مطالبه‌ی همهٔ فرودستان و مردم افغانستان است. در احوال و اوضاعی که مردم از فقر، فلاکت و سیه‌روزی فرزند عزیز و نازنین شان را به معرض فروش می‌گذارند، در جامعه‌یی که زنان از کوچکترین حقوق اساسی مثل آموزش، کار و هر ادامه در صفحه ۱۳

طالبان به عنوان یک نیروی جانی؛ ارتجاعی، عقب‌گرا؛ ضد آزادی و مدنیت یکی از دسته‌بندی‌های جنبش اسلام سیاسی نه محصول «جهالت» و «عقب‌ماندگی اجتماعی» مردم و جامعهٔ افغانستان بلکه محصول و فراوردهٔ نظام کاپیتالیستی معاصر در جهان و در خدمت منافع و اهداف استراتژیک آن است.

گفت‌وگوی سوسیالیسم کارگری...

نوع فعالیت اجتماعی محروم و بی بهره است، در کشور چهل میلیونی بی که بیش از نیمی از جمعیتش انسان شمرده نمی‌شوند، در اجتماعی که صف حراج کرده و فروش اعضای بدن بیش از پیش طولانی می‌شود.

مطالبه نان، کار، آزادی دیگر نه فقط خواست و مطالبه بل کاملاً به مساله‌ی مرگ و زنده‌گی تبدیل شده است؛ دیگر راهی جز تحقق و به دست آوردن این خواست‌های عینی و پایه‌یی وجود ندارد. از این سر است که من جنبش اعتراضی زنان در افغانستان را تنها صدای می‌دانم که علیه کل امارت تروریستی طالب و حامیان بین‌المللی شان به پا خاسته و به نمایندگی از همهٔ فرودستان به‌خصوص طبقهٔ کارگر به میدان آمده‌اند و از این سر برای بسیار با اهمیت و قابل توجه است.

در قسمت تأثیر گذاری جنبش سوسیالیستی بر جنبش‌های اعتراضی زنان در سطح جهان، شاید ضد کمونیست ترین نویسنده و پژوهشگر هم معترف به این باشد که جنبش اعتراضی و رهایی زنان اگر در این دو صد سال اخیر وامدار جنبشی باشد همانا وام‌دار جنبش سوسیالیستی و کمونیستی است. اتفاقاً در این زمینه یکی از استادان دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا بنام کریستن آر گودسی طی بیشتر از بیست سال تحقیق و پژوهش در روسیه و کشورهای اروپای شرقی کتابی نوشته زیر عنوان «چرایی رضایت بیشتر زنان از روابط زناشویی در سوسیالیسم». این پژوهشگر با آمار و ارقام دقیق و مشخص در کشورهای مختلف تأثیر و اساسی بودن نقد و راه کارهای جنبش سوسیالیستی برای رهایی زنان را از اشکال ستم اجتماعی برای همه بیشتر

نمایان ساخته است. آن هم "سوسیالیسمی" که در روسیه و کشورهای اروپای شرقی حاکم بود. وقتی این محقق با احصایه و داده‌های مشخص این موضوع را ثابت می‌کند بیشتر همان نقل قول مشهور مصداق پیدا می‌کند که «بدترین سوسیالیسم بهتر از خوب‌ترین سرمایه‌داری است»!

راستش امروزه هم مهم‌ترین و پیشروترین نقد و راهکار برای پایان دادن به ستمکشی زنان از سوی سوسیالیسم کارگری مطرح است؛ همهٔ جنبش‌های دیگر به شمول جنبش‌های فمینیستی نقد بنیادی و راه چاره‌ی اساسی بی به ستمکشی زنان نداشته و ندارند. این جنبش‌ها نهایتاً یا از سر منافع شخصی و تشکیلاتی راه جنبش‌های بورژوایی را پیش می‌گیرند یا هم از سر آگاهی ناچاراً جای پای کمونیست‌ها قدم می‌نهند.

سوسیالیسم کارگری: جنبش اعتراضی زنان در افغانستان و جنبش اعتراضی مردم ایران چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد و چه راه‌کارهایی را برای به ثمر نشستن مبارزات زنان در افغانستان پیشنهاد می‌کنید؟

جواد طیب: راستش پاسخ به این پرسش بیشتر نیازمند و مستلزم یک تحقیق و پژوهش گسترده است؛ اما به صورت عمومی جامعهٔ ایران را در عرصه‌های شهرنشینی، زنده‌گی اجتماعی و رشد جنبش‌های اجتماعی به‌خصوص جنبش اجتماعی طبقهٔ کارگر نمی‌شود با افغانستان مقایسه کرد. در این زمینه‌ها جامعهٔ افغانستان به مراتب نسبت به ایران عقب نگه‌داشته شده است.

اما شهروندان در هر دو کشور بیشتر از چهار دهه است که در بند و گرو مستبدترین حکومت‌های

سرمایه‌داری قرار دارند. بی‌حقوقی، فقر، خشونت، زن‌ستیزی، کودک‌آزاری و راستش همهٔ مظالم اجتماعی پدیده‌هایی‌اند که بر مردم هر دو جغرافیای سیاسی تحمیل شده است. متأسفانه در این جوروجفا ممکن است سهم مشترک و این‌همانی را بیشتر مردم ایران و افغانستان از ناحیه‌ی فقر و فلاکت داشته باشند.

در قسمت خواست‌ها و مطالبات جنبش‌های اعتراضی در هر دو کشور می‌شود شباهت‌های زیادی را دید؛ و باید هم که چنین همانندی‌ها و همخوانی در دادخواست‌ها وجود داشته باشد؛ چون درد و اشکال ستم اجتماعی که بر مردم افغانستان و ایران تحمیل شده همان‌گونه که در بالا گفته شد بسیار به هم نزدیک و در هم تنیده است. امروزه مردم هر دو کشور علیه نظام‌های مستبد سرمایه‌داری اسلام سیاسی به میدان آمده‌اند، جنبش‌های برابری طلب در هر دو کشور، خواه‌استار ادامه در صفحه ۱۴

اگر باور مذهبی نابرابری و سیه‌روزی مردم را با توسل به ادراکات خرافی و غیرعقلایی پاسخ می‌دهد، ناسیونالیسم و فوهرگرایی با توسل به نژاد، خون، هیمن، پرچم و سرود می‌خواهد به مساله پاسخ بدهد. در جامعه و مناسباتی که هویت جمعی و انسانی انسان از او گرفته می‌شود و زنده‌گی بی‌معنی می‌گردد، در فرجام ناسیونالیسم و مذهب احساس جمعی کاذب را به مردم القاء می‌کند.

گفت‌وگوی سوسیالیسم کارگری...

سرنگونی انقلابی این نظام‌های به شدت زن ستیز و ضد انسان استند؛ نان، کار، آزادی! از شعارهای محوری جنبش‌های اعتراضی در هر دو کشور است. از این دست همانندی‌ها و وجوه افتراق را می‌شود در بخش‌های دیگر هم به صورت بسیار کلی برشمرد؛ اما پاسخ که متکی به ارقام، احصایه و داده‌های عددی باشد، مطمئناً که نیازمند پژوهش‌های ژرف‌تر است.

در زمینه راهکارها من طرفدار نسخه دهی قدم به قدم از بالا در جنبش‌های اعتراضی نیستم؛ و این لابد ناممکن هم است. اما به صورت کل می‌شود مسایلی را در جهت گشودن افق و سپهر سیاسی روشن برای جنبش‌های اعتراضی در افغانستان و به همین شکل در ایران مطرح کرد. در این شکی نیست که جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی در جامعه از سر درد و ستم اجتماعی-طبقه‌ای‌یی که در جامعه وجود دارد شکل می‌گیرد. اما بیاد داشته باشیم که این جنبش‌ها در ابتدا بسیار خودجوش و همان‌گونه که گفتیم از سر مصایب و اجحاف اجتماعی شکل گرفته است و مطمئناً که فعالان این جنبش‌ها خواه نخواه از گرایش‌هایی ناهمگون می‌آیند و جنبش‌های اجتماعی دیگر بالای شان تأثیر گذشته یا می‌گذارد. جنبش اعتراضی زنان در افغانستان و جنبش اعتراضی در ایران را هم از این امر نمی‌شود مستثنی کرد. بنابراین این به دوش برابری‌طلبان در افغانستان و ایران است، و امروزه که در این کشورها فرصت و فرجه مناسب نیست این امر بر شانه من و شما و امسال ما است که باید افقی را باز کنیم که این جنبش‌ها خواست و مطالبات شان را در آن افق

به دور از تعلقات تباری- ایتنیک و مذهبی در یابند.

اگر چنین افقی باز نشود و در دسترس این جنبش‌های اجتماعی قرار نگیرد اتوماتیک چنین جنبش‌هایی به نفع گرایش‌های ناسیونالیستی و مذهبی مصادره می‌شوند. مسأله دیگر اینکه این جنبش‌های اعتراضی نباید به تلاش‌های صرفاً اکیسونی ختم شوند. نیاز است که این جنبش‌ها هرچه زودتر پایه‌های محکم و افق اجتماعی سیاسی بلندتر و فراخ‌تری برای محقق شدن خواست‌ها و مطالبات شان سراغ کنند، ورنه خواه نخواه به یک جنبش مطالبه‌گر در غلطیده و در جا می‌زنند. بخشی اساسی این کار برمی‌گردد به همه زنان و مردان برابری طلب در افغانستان، ایران و سراسر جهان.

سوسیالیسم کارگری: چرا حجاب زنان در اسلام مهم است؟

پیکارجو: پیش از آن که در مورد حجاب و اهمیت آن در اسلام صحبت نمایم باید یاد آور شوم که نه قرآن کتابیست که گویا محتویات آنرا موجودی نا پیدا و مبهم به نام «الله یا یزدان» و امثال آن از فضای لایتناهی که آسمانش می‌نامند برای آدمی زادی نا معلوم و مجهول الهویه به نام «محمد» فرستاده باشد و نه آنچه به نام «احادیث محمد» یعنی «گفته‌های محمد» شهرت یافته است، گفته‌های شخصیتی واقعی و حقیقی‌یی بوده است که دارای هویتی فزیک و تا رخی بوده و در میان مردم می‌زیسته است، زیرا تا اکنون هیچ گونه سند و نشانه محکمه‌پذیری در دست نیست که موجودیت فزیک همجو آدمی را ثابت نماید، پس با در نظر داشت این دو حقیقت می‌توان گفت که آنچه در مورد وجوب و جواز و اباحت و ممنوعیت حجاب در قرآن و حدیث آمده است

برخاسته از مناسبات و مراودات اجتماعی و طبقاتی جوامع پیشا اسلامی و اسلام زده است که زن ستیزی و مرد سالاری یکی از ویژه گی‌های بارز آن به شمار می‌آید.

حجاب از دید گاه زبانی و کاربرد آن در زبان عربی به معنی "پرده یا پوشش" است و اما اگر به ترمینولوژی و واژه شناسی قرآن مراجعه کنیم، در قرآن هفت بار به حجاب اشاره شده است که به طور کلی به معنای "جدایی" آمده نه به مفهوم امروزی مشهور به «حجاب اسلامی»

در قرآن آمده است که تنها زنان آزاده و متعلق به طبقات بالایی و مرفه مکلف به رعایت حجاب هستند و زنان برده و کنیزان از این قاعده نه تنها مستثنی بل مکلف به عدم رعایت آن می‌باشند لذا با اندک امعان و ژرف نگری در این امر در می‌یابیم که این مردان متعلق به طبقات بالایی و مرفه اند که آزادی و برابری زنان را بر نمی‌تابند و به بهانه های جلوگیری از "شهوت انگیزی" و "پاسداری" از "عفت و پاک دامنی" زنان خودشان که در جوامع طبقاتی مرد سالار بخشی از ملکیت و دارایی آنان به شمار می‌آیند این ترفند را سرهم بندی کرده آن را لباس تقدیس می‌پوشانند و نهادینه می‌سازند. چون هرگاه منظور از رعایت حجاب جلوگیری از شهوت انگیزی و پاسداری از عفت و پاک دامنی زنان در همه ابعاد جامعه باشد چرا در قرآن و احادیث منسوب به شخصیتی مجهول الهویه به نام محمد زنان برده و کنیزها نه تنها از رعایت حجاب معاف بل مکلف به عدم رعایت آن می‌باشند. در واقع هدف نپذیرفتن زن به سان انسان صاحب اختیار است که بایستی در همه‌ی عرصه‌ها از جمله گزینش نوع لباس و پوشش، از حق و اختیار کامل برخوردار باشد.

در همین راستا باید یاد آور شد که در قرآن برای این منظور از دو واژه «جلباب» که جمع آن «جَلَابِیب» می‌باشد و «خمار» که جمع آن «خُمُرٌ وَ خُمَرٌ وَ أَخْمَرَةٌ» می‌باشد کار گرفته شده است که اولی برای جامه‌ی فراخ

گفت و گوی سوسیالیسم کارگری...

خواه مردانه و خواه زنانه و دومی روسری بی که زنان به سر نهاده و از دو سوی گردن به قفسه سینه پهن می نمایند کاربرد داشته و دارد و هیچ کدام از این دوواژه دربرگیرنده مفهوم امروزی حجاب که عبارت است از پوشاندن کامل موی سر و حتی پنهان کردن کامل قرص روی و چشمان و سراسر بدن به شمول کف دست ها که طالبان و همفکران ایشان آن را ابداع و اختراع کرده اند نبوده است.

سوسیالیسم کارگری: طالبان چرا حجاب مطلق

را بر زنان در افغانستان تحمیل میکنند؟

پاسخ پیکار جو: در مورد پرسش شما مبنی بر این که طالبان چرا حجاب مطلق را بر زنان در افغانستان تحمیل می کنند؟ و درمورد این ادعا که گویا اسلام طالبی اسلام اصیل نیست!

باید گفت که طالبان به مثابه اصیل ترین مسلمانان جهان خود را به تحمیل کامل ترین نوع حجاب درحال حاضر بر زنان افغانستان و در درازمدت و آرمان های ناب اسلامی شان بر زنان در سراسر کشورهای اسلام زده و فراتر از آن در تمام جهان مکلف و رسالت مند می دانند ؛ این که به این آرزو آرمان خواهند رسید یا نه پرسشی ست که پاسخش ناگفته پیداست.

و اما درمورد پرسش شما درمورد این که با وجود انتقادات تند گلبدين حکمتيار از طالبان و سياست های طالبان در افغانستان باز هم آن چنان که طالبان با خشونت با ديگر منتقدينش برخورد میکنند با رهبر حزب اسلامی بر خورد نمی کند دليل آنرا در چه میدانید؟

باید گفت که با یک نگاه گذرا به زنده گی نامه و کارنامه های او از چاقوکشی های دوران تحصیل و کشتن سیدال سخندان گرفته تا اشتراک در شورش و بغاوت علیه رژیم سردار داوود و فرار به پاکستان و سهم گیری های داوطلبانه در بازی های استخباراتی پاکستان

و امیریکا و ترکیه و عربستان سعودی و حتی ایران و تاسیس حزب اسلامی و پناه بردن به دسیسه ها و ترورهای مرموز و نفی فزینگی رقبای سیاسی اعم از اخوانی ها و لیبرال ها و دموکرات ها و آموزگاران و دانشجویان دیگرانندیش و همیاری با شهناز تنی در کودتا علیه دکتورنجیب الله و سپس زدوبند با اعضای پشتون تبار حزب دموکراتیک خلق به منظور تصرف شهر کابل در رقابت با حریف دیرینه اش احمد شاه مسعود و عدم کنار آمدنش با حکومت های صبغت الله مجددی و پروفیسور ربانی و راکت باران شهر کابل و کشتار بی رحمانه باشندگان این شهر و ائتلاف های ماجرا جویانه اش با عبدالرشید دوستم و عبدالعلی مزاری و امتناع از مشارکت علنی با طالبان در درون نخست حکومت داری آنان و نقد های جسته و گریخته عملکردهای بنیادگرایانه ایشان و کنار آمدن با اشرف غنی و عقد توافق نامه صلح با وی و ورد به شهر کابل و مسکن گزین شدن در زیر چتر حکومت دست نشانده اشرف غنی و سرانجام غافل گیر شدن و افتادنش در تله طالبان پس از تسلط ظاهراً ناگهانی آنان بر کابل و سائر ولایت های کشور همه و همه اعتبار و حیثیت این شخصیت بوقلمون صفت را درنر رقبای طالبانی اش به صفر تقرب داده است لذا من به این باورم که طالبان دیر یازود اورا سر جایش خواهند نشاند و به سرنوشت سائر به اصطلاح رهبران جهادی و تنظیمی مبتلا خواهند ساخت.

سوسیالیسم کارگری: با وجودی که ستم بر زن در افغانستان توسط گروه های مذهبی اسلامی اعمال می شود و با ابزار های مختلف دینی باز تولید می گردد چرا زنان باز هم متدین و مدافع مذهب و قوانین مذهبی هستند؟

جمال ثاقب: با وجودی که در مورد ستم و ستمگری به خصوص ستم بر زنان افغانستان در شرایط کنونی نگارش ها، کنفرانس ها و گفت و شنودهای بسیاری صورت گرفته و نظریات گوناگونی نیز ارایه گردیده

است اما از دیدگاه من پاسخ دهی با جزئیات کامل به سوال چنین مهم و علمی که ریشه در تاریخ جوامع طبقاتی تاکنونی دارد کاری است دشوار. با آنهم تا جایی که در محدوده این میزگرد مقدور است به آن خواهیم پرداخت. زن این پیکر اصلی جامعه بشری که هستی جامعه بشری در گرو هستی او است، همواره در طول تاریخ جوامع طبقاتی تحت ستم بوده و تا زودن جامعه طبقاتی اگر نه به شدت کنونی اما این ستم و ستمگری همچنان تداوم خواهد یافت. بدون آزادی زن آزادی در جامعه میسر نیست.

از علم جامعه شناسی تا فلسفه، اقتصاد و پزشکی همه در این مورد خاص یک دید واحد دارند، اسارت و اسارت پذیری در جوامع طبقاتی پدیده اجتماعی منفی است که در اثر کثرت استعمال به عنصر عادت مبدل گردیده است. عنصر عادت موضوعی که در برگیرنده ستمگر و ستمکش هر دو می شود. اما سوسیالیزم علمی گامی فراتر نهاده این عنصر عادت یعنی اسارت و اسارت پذیری را مرضی واگیری می داند بس خطرناک، که مبارزه علیه آن پروسه پیگیر و قاطعی را خواهان است. ستم، ستمگری و ستم پذیری میراثی است از جوامع طبقاتی که از عصر بردگی آغاز گردیده و تاکنون نیز ادامه یافته است؛ از آنجا که ادیان همه زاده عصر بردگی هستند به هیچ صورتی بری از ستم، ستمگری و ستم پذیری نخواهند بود. اگر در غرب این معضل کمتر است در اثر مبارزات پیگیر چندین نسل بشری است. که آن هم کاملاً جنبه اقتصادی داشته. این تحول اجتماعی که از قرن چهارده آغاز گردید ناشی از نیاز نظام نوپای سرمایه داری و نقش بارز نیروی ارزان کار زنان و اطفال در شیوه تولید کالایی نظام سرمایه بوده، نه دلسوزی مردان و دولت مردان و کلیسا. عملکرد دو گونه نظام سرمایه داری در اروپا و امریکا شاهد این مدعا است. بردگی کلاسیک در اروپا از قرن دهم رو به اضمحلال می رود اما بردگی تپیک از قرن هیجده تا اوایل قرن بیستم و عصر

گفت و گوی سوسیالیسم کارگری...

امپریالیزم در امریکا توسط همان سرمایه اروپایی تداوم می‌یابد .

اما در افغانستان از امارت امیر جلاد عبدالرحمن اپریل ۱۸۸۱ برابر سال ۱۲۶۰ تا آغاز سلطنت شاه امان الله ۱۳ - اپریل ۱۹۱۸ برابر ۲۳ حمل ۱۲۹۷ یعنی طی مدت ۳۷ سال بردگی تیپیک به طور نسبی آن هم در اوج تمدن سرمایه‌داری بر مردمان این مرز و بوم با نهایت درنده خوئی تحمیل گردید . در جامعه سنتی مذهب زده و مردسالار افغانستان با رشد غیر متوازن اقتصادی، زنان همواره با ستم مرکبی مواجه بوده و هستند. ستمی که از بدو تولد زن آغاز می‌شود . این پدیده شوم ریشه در همان گذشته‌یی دارد که حتا بازی های کودکانه هم در آن زنانه و مردانه محسوب می‌شوند و خانواده ها پسر ها را از بازی های به اصطلاح دخترانه منع می‌کنند. پسر ها از همان کودکی به مردسالاری عادت می‌کنند . با صراحت می‌توان گفت که هیچ گاهی مبارزه قاطع و پیگیر علیه این پدیده نادرست اجتماعی صورت نگرفته است. حتا در دهه چهل خورشیدی در اوج جنبش های اجتماعی عناصر آگاه جامعه و جنبش های اجتماعی گویا "مترقی" خود تا بناگوش غرق در مذهب زده گی بودند.

قرن هاست که شیوه تولید بردگی از جهان رخت سفر بربسته و اکنون شوه تولید کالایی نظام سرمایه‌داری و مناسبات اجتماعی مبنی بر این شیوه تولید در جهان حاکم می‌باشد. اما چرا ادیان و مذاهب که زاده عصر بردگی بودند تا کنون به بقای خود ادامه داده اند؟ آیا سکولاریزم بورژوایی توانسته حداقل ادیان را کمرنگ کند که البته چنین تصویری هم نمیرود. تسلط مجدد تروریزم طالبانی با تبانی، همسویی و هم یاری ایالات متحده امریکا، سازمان اتلانتیک شمالی ناتو و دیگر متحدین ارتجاعی منطقه ای و فرا منطقه ای آن یک بار دیگر ثابت ساخت که

ادیان و مذاهب وسیله تقدس و مشروعیت بخشیدن به مالکیت خصوصی هستند. اکنون مالکیت خصوصی در اختیار نظام سرمایه‌داری می‌باشد و ادیان هم بمثابة کالا افزاری هستند در دست نظام سرمایه‌داری که همواره تولید و باز تولید می‌گردد.

این تفکرات افراطی، ارتجاعی و تروریزم دینی طالبان بیش از چهل سال تمویل، تدریس و تجهیز گردیده که بدون مبارزه پیگیر و قاطع علیه این کالای نظام سرمایه‌داری نمی‌توان مالکیت خصوصی، استثمار و استعمار را بر انداخت.

سوسیالیسم کارگری: درین اواخر فقر و شرایط ناگوار زندگی بر طبقه زحمتکش در افغانستان چنان بیداد می‌کند که تعدادی دختران خورد سال شان را به حراج گذاشته اند. کودک همسری و فروش و به ازدواج دادن کودکان دختر در اسلام ریشه از کجا دارد ؟ و راه حل آنرا شما در چه می‌دانید؟

جمال نایب: در مورد سوال دوم شما نیاز است جنبش اجتماعی کنونی افغانستان را که زنان در آن نقش براننده و کلیدی دارند بر مبنای فلسفی هم مورد بررسی اجمالی قرار داد . تا جایی که این جانب حق ابراز نظر دارم جنبش اجتماعی کنونی که در صدر آن زنان قرار گرفته اند نه خود جوش است نه خود انگیزه که از طرف افراد و تشکلات سیاسی خود انگیزه و خود جوش وانمود می‌گردد . مقولات فلسفی دو قطبی هستند. مانند مثبت و منفی، خوب و بد، کنش و واکنش که دو قطب متضاد هم دیگر می‌باشند. بدون یکی دیگری فاقد مفهوم خواهد بود . از آنجایی که یک کنش ارتجاعی صورت گرفته امر طبیعی است که واکنش انقلابی را نیز در قبال خواهد داشت. جنبش اجتماعی زنان از بطن جامعه برخاسته که واکنش آن چه آشکار چه پنهان علیه کنشگر می‌باشد. از آنجا که کنشگر امپریالیزم جهانی می‌باشد پس می‌توان گفت جنبش اجتماعی افغانستان، ایران و جاهای دیگر آغاز و مقدمه انقلاب جهانی علیه نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است که اگر به انحراف کشانیده

نشود و تداوم اصولی یابد نتیجه مطلوبی در پی خواهد داشت . هم اکنون تلاش های بسیاری در جهت به انحراف کشانیدن این جنبش اجتماعی انقلابی در جریان است. محدود دانستن جنبش زنان تلاشی ارتجاعی در این راستا می‌باشد . وظیفه سنگین و رسالت تاریخی بر دوش عناصر آگاه جامعه، زنان مبارز افغانستان و تشکلات سوسیالیستی است تا در سازماندهی انقلابی این جنبش اجتماعی کوتاهی نکنند. هرگونه غفلت در این زمینه مسوولیت سنگین واشتباهی جبران ناپذیر خواهد بود . بورژواها و خورده بورژواها بر سوسیالیست ها خرده می‌گیرند که گویا در امور شخصی افراد جامعه مداخله می‌کنند، آیا وقتی خرافات و نظریات ارتجاعی وارد جامعه می‌شوند می‌توان آن را امور شخصی افراد جامعه نامید .

ستم، ستمگری و ستم پذیری زیر نام شریعت و سنت نبوی بر مردم به‌خصوص زنان افغانستان تحمیل می‌گردد. آیا این امر شخصی افراد جامعه است؟ در عصر بردگی که برده خود کالا محسوب می‌گردید. تبادله این کالا با کالاهای همطراز دیگر امر بسیار رایجی بود و هیچ تعجبی هم نداشت. با استقرار تروریزم طالبانی این کالای بازسازی شده و باز تولید شده نظام سرمایه‌داری که مواد خامش از عصر بردگی گرفته شده هم در جهنم دنیا و هم در بهشت اخرا بشارت کنیزان، انارستان و غلامان ریش در نیاورده را برای مؤمنین می‌دهد. این تخیل هم تحفه ای !!!! از جانب امپریالیزم جهانی برای مردم افغانستان بوده. فروش دختران و پسران نابالغ و ازدواج های زیر سن رکنی از اسلام ناب محمدی می‌باشد. با اطمینان کامل باید گفت چنین جنایات هولناک ضدبشری به مثابه لکه ننگ بر دامن افراطیت دینی و امپریالیزم جهانی ثبت تاریخ بشر خواهد شد.

تو ای زن، این ردای کهنه را آتش بزن

آتش بزن، آتش خشم اندرین خرمن بزن

طلسم !! دیر دون دیرینه

در هم آتش بزن، آتش خشم اندرین خرمن بزن.

گفت‌وگوی سوسیالیسم کارگری...

سوسیالیسم کارگری: ارزیابی و درک شما نسبت به پایگاه اجتماعی گروه یا نیروی طالبان چیست؟

فهم آزاد: شاید لازم باشد که نخست از خاستگاه نیروهای طالبان یادآوری صورت گیرد تا سپس بتوانیم راجع به پایگاه اجتماعی آن، که یک مسأله چندلایه و پیچیده‌ی است، برسیم؛ این روشن است که خاستگاه اولیه طالبان به عنوان یک جنبش ارتجاعی مذهبی چه در آغاز ایجاد آن در دوران حاکمیت نیروهای اسلامی مجاهد، و چه پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و اشغال نیروهای آمریکا و متحدانش در ناتو روستاهای افغانستان و مناطق مرزی پاکستان بود و است؛ مناطقی روستایی به شدت سنتی و در زیر سیطره ارتجاع اسلامی مورد حمایت امپریالیسم آمریکا و متحدان غربی و منطقه‌ی آن در دوران جنگ بر ضد نیروهای شوروی و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق مأمّن امن و بستر مناسب برای اشاعه جهادیسیم و جذب نیروی انسانی آن بود. البته در گذشته نیز به دلیل فقر و اعتقادات مذهبی بخشی از مردم زحمت‌کش فرزندان شان را به مدارس دینی از آن جمله مدارس مذهبی پاکستان می‌فرستادند، اما این پروسه و روند در امتداد تشدید تضاد دو بلوک سرمایه‌داری شدت بیشتری کسب نمود و مردمی که به دلیل جنگ و منازعه از سرزمین شان آواره شده بودند و در کمپ‌های مهاجران افغانستانی در پاکستان به سر می‌بردند در معرض شست‌وشوی مغزی قرار گرفته و به لحاظ ایدئولوژیک نیروی رزمی تقابل سرمایه‌داری غرب با سرمایه‌داری دولتی به رهبری اتحاد شوروی و دولت مورد حمایت آن در افغانستان را می‌ساخت.

مدارس دینی دیوبندی مکان و منزلگاه تمویل نیروهای اسلامی و جهادی برای پیش‌برد این جنگ را تشکیل می‌داد که این غایله پس از حمله نظامی آمریکا و متحدانش در ناتو طی بیست سال گذشته نیز ادامه داشت و نیروی رزمی طالبان از این طریق تمویل، تجهیز و به لحاظ ایدئولوژیک تربیه می‌شد؛ و در نهایت طالبان به

کمک سرمایه‌داری جهانی در رأس امپریالیسم آمریکا مجدداً به حاکمیت بازگشت و امارت جهل و تازیانه و بربریت بار دیگر بر پا گردید. در عروج دوباره جنبش ارتجاعی طالبان فاکتورها و عوامل دیگری از جمله ناسیونالیسم تباری همچنان مداخله آشکار کشورهای همسایه از جمله پاکستان، اقتصاد جنگی، مواد مخدر و قاچاقچیان بین‌المللی مواد مخدر و اقتصاد رانتی نیز سهم بارزی داشت و دارد.

برگردیم به اصل پرسش در مورد پایگاه اجتماعی طالبان؛ شاید بهتر باشد که قبل از هر حکم صریح و کلی‌یی مانند هر نیروی دیگر سیاسی به لایه‌ها، رده‌ها و ساختار درونی طالبان نگریسته شود و هر کدام را بر اساس منافع، موقعیت و مکان که در این هیرارشی قدرت دارند مورد بررسی قرار داد. اگر به پایه‌های اجتماعی و طبقاتی سران این جریان عمیق شویم، با وجود ظاهر بدوی و تفکر عصرحجری این عناصر؛ در پروسه تنازع قدرت و جنگ دیگر این افراد و فیگورها کسانی نبوده و نیستند که صرفاً برای تحقق یک هدف ایدئولوژیک رزمیده باشند و کل داشته‌های شان به یک قبضه اسلحه و دستار محدود گردد. رده‌های بالا و رأس اهرم قدرت در ساختار سیاسی نظامی - طالبان صاحب منافع اقتصادی و منزلت اجتماعی اند که پایگاه اجتماعی و تعلق طبقاتی آن‌ها را به روشنی معرفی می‌کند. همان‌گونه که همه از گذشته می‌دانیم این نیرو محصول پروژه اقتصادی-سیاسی دولت‌ها، نهادها و شرکت‌های نفتی از جمله یونیکال در دهه نود قرن بیستم میلادی بود. به این معنی این نیرو و همچنان پیشکسوتان شان محصول بلافصل عقب‌مانده گی و دین‌خویی مردم افغانستان نبوده و نیستند؛ از این لحاظ بند ناف شان از همان آغاز با سرمایه جهانی گره خورده و جزء انتگیره نظام کاپیتالیستی جهانی و در خدمت منافع اقتصادی و اهداف استراتژیک آن قرار دارند.

بازگشت مجدد طالبان به قدرت سیاسی به مدد نظام کاپیتالیستی جهان در رأس آمریکا و متحدانش این پیوند و تعلق طبقاتی را به وضاحت تمام، حتی به ساده‌لوحان عرصه سیاست در جامعه افغانستان نیز ثابت ساخت. تقابل

و تعارض این‌ها با سرمایه‌داران رقیب نه از رهگذر دفاع از منافع توده‌های در اعماق و تهی‌دست جامعه، بل از سر منافع، خواستگاه و پایگاه طبقاتی بورژوازی و خرده بورژوازی شان منشاء می‌گیرد.

گروه‌های از جنس طالبان به عنوان پروژه‌های سیاسی ابزار دست کشورهای امپریالیستی و بورژوازی جهانی اند، بنابراین باید از این منظر رهبران و الیت سیاسی حاکم را تحلیل و ارزیابی کرد. پایگاه اجتماعی و تعلق طبقاتی اکثر قریب به اتفاق سران طالبان و نیروهای حامی آن، به عنوان جناح راست و مسلط بورژوازی افغانستان، که اکنون هم قدرت سیاسی و هم قدرت اقتصادی و اجتماعی را در اختیار دارند چیزی نیست جز بخشی از نیروهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی که در رقابت بر سر سهم و نقش شان با سرمایه‌داران بزرگ در تقابل قرار داشتند. طالبان مانند سایر گروه‌ها و دسته‌های ارتجاع اسلامی در اوج تقابل کشورهای امپریالیستی رقیب و دولت‌های حامی منافع آن‌ها در منطقه نقش بازی کرده و امروزه در هیأت دولت کارگذار، حافظ مناسبات کاپیتالیستی و در نقش مجری استراتژی قدرت‌های امپریالیستی زمام امور را به دست دارند. قبل از بازگشت به قدرت دست رسی این‌ها به منابع زیرزمینی و ثروت، دست داشتن در تولید و قاچاق مواد مخدر و منابع مالی هنگفتی که از جانب حامیان جهانی و منطقه‌ی شان در اختیار آن‌ها قرار می‌گرفت نیز باعث شده بود که هر کدام از آن‌ها به ثروت‌های نجومی و افسانه‌ی دست یابند. این موقعیت الیت سیاسی، صاحبان اصلی ثروت و مکنت را در همه زمینه‌ها از نیروی رزمی و قدمه‌های مادون به لحاظ طبقاتی و تعلق اجتماعی متمایز می‌سازد.

اما بخش دیگری از نیروهای طالبان، که نیروی رزمی و بدنه اصلی استقرار حاکمیت آن را می‌سازد، اکثراً متشکل از فرزندان مردم زحمت‌کش و محروم جامعه، روستا نشین و مذهبی اند. بیشتر این‌ها بر اساس اعتقادات دینی از یک جانب و مهمتر از آن محرومیت ادامه در صفحه ۲۱

از پیدایش ستم بر زنان تا جنبش‌های فمینیستی در جهان



رحمانی پیکارجو

این مطلب بار دیگر به دست نشر سپرده شده است!

پدیده شوم فرو دست بودن زنان و مجاز شمردن و توجیه ستم بر آنان و نابرابری آنان با مردان برخلاف تصور برخی از به اصطلاح زیست‌شناسان و پژوهشگران مجیزگوی نظام مردسالار حاکم بر جهان در ساخت بیولوژیک و فطرت طبیعی آنان نه بلکه در چگونگی پیوند های اجتماعی بی نهفته است که در طول تاریخ میان انسان‌ها برقرار و پابرجا بوده و هنوز هم ادامه دارد. در پیوند با زمینه های تاریخی پیدایش ستم بر زنان بهترین و منطقی ترین استدلالی که تا اکنون ارائه شده است، استدلالی هست که فریدریک انگلس در کتاب شهیر خویش « منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت » بر مبنای بررسی های مو شگافانه لویس هنری مورگان مردم شناس پر آوازه امریکایی و نویسنده کتاب « جامعه باستان »، ضمن بر شمردن و بررسی انواع ازدواج ها و خانواده های بشری از کهن ترین زمانه های زیست با همی افراد بشر تا عصر حاضر (خانواده های همخون، پونا لویی، یارگیر و یکتاهمسر) در فصل دوم کتاب به تفصیل صحبت نموده و ستم بر زنان را یکی از ره آورد های شوم و نامیمون عصر تمدن قلمداد می نماید که در این جا به منظور باز شدن معمای علل و انگیزه های افتادن زنان به دام نظام مرد سالاری و مسلط شدن مردان بر ایشان در طول تاریخ، فشرده یی از آن را پیش کش خواننده گان عزیز می نمایم و از آنجا که به منظور روشن شدن هر چه بیشتر این معما خود را ناگزیر به گزارش بخش های بیشتری از این استدلال می انگارم از خواننده گان گرامی بابت طویل بودن آن پیشا پیش پوزش می خواهم. انگلس در فرجامین بخش معرفی خانواده یارگیر پیرامون فراهم شدن زمینه های پیدایش خانواده یکتا همسر می نویسد: اهلی کردن حیوانات و دامپروری منبع ثروت غیر منتظره یی به وجود آورده و مناسبات اجتماعی کاملاً نوینی ایجاد کرده بود... {انسان ها} اکنون با گله های اسب، شتر، الاغ، گاو، گوسفند، بز و خوک، مایملکی پیدا کردند که فقط نیاز به سرپرستی و ساده ترین توجه را داشتند تا به تعداد هر چه بیشتری گسترش یابند و مواد غذایی بسیار غنی، شیر و گوشت را به دست دهند تمام

طرق قدیمی تهیه غذا به فراموشی سپرده شدند. شکار که زمانی یک ضرورت بود، اکنون به صورت یک تفنن در آمد.... اما این ثروت نوین متعلق به چه کسی بود؟ بدون هیچگونه تردیدی در ابتدا به تیره تعلق داشت.... این نکته نیز مسلم است که در آستانه تاریخ در همه جا گله ها - دقیقاً مانند محصولات هنری بربریت، ابزار فلزی، آلات تجملی و بالأخره گله بشری، یعنی برده گان - به صورت مایملک مجزای رؤسای خانواده بودند.... چنین ثروتهایی، هنگامی که به ملک خصوصی خانواده ها مبدل شده و به سرعت افزایش یافتند، ضربه یی نیرومند بر جامعه یی که بر پایه ازدواج یارگیری و تیره حق مادری قرار داشت، وارد آوردند. ازدواج یارگیری عنصری نوین در خانواده وارد کرده بود. در کنار مادر حقیقی، پدر حقیقی معتبر را قرار داده بود - پدری که محتملاً از بسیاری از "پدرهای" امروزی معتبرتر بود.... به این طریق بر مبنای رسم جامعه در آن زمان، مرد صاحب منابع جدید غذا - یعنی احشام - و پس از ابزار کار جدید - یعنی برده گان - بود. ولی بر مبنای رسوم همان جامعه فرزندان او نمی توانستند از او ارث ببرند.... بنابراین هنگام مرگ گله دار، گله او اول از همه به برادران و خواهرانش و فرزندان خواهرانش، یا به اخلاف خواهران مادرش می رسید. اما فرزندان خود او از ارث محروم بودند.... به این طریق ازدیاد ثروت، از یک جانب به مرد موضعی برتر از زن در خانواده می داد، و از جانب دیگر انگیزه یی برای استفاده از این موضع مستحکم شده به مرد می داد تا ترتیب سنتی توارث را به نفع فرزندان خود عوض کند. اما این امر، تا زمانی که نسب بر مبنای حق مادری بود، غیر ممکن بود. از این رو این ترتیب باید منسوخ می شد و منسوخ هم شد؛ و انجام آن به اندازه یی که امروز به نظر می رسد مشکل نبود. زیرا این انقلاب - که از تعیین کننده ترین انقلابهایی بود که بشریت به خود دیده است - متعرض حتی یک عضو زنده تیره هم نمی شد. تمام اعضا می توانستند همان چیزی که در گذشته بودند، باقی بمانند. یک تصمیم ساده کافی بود که طبق آن در آینده اخلاف اعضا مذکر در تیره باقی بمانند، ولی اخلاف اعضای مؤنث از تیره خارج شده و به تیره پدری خود

منتقل گردند. تشخیص نسب از طریق خط زن، و حق توارث از طریق مادر، منسوخ شده و تبار مرد و حق توارث از طریق پدر برقرار گشت. در مورد اینکه این انقلاب چگونه و در چه زمانی در میان مردمان متمدن انجام گرفت، چیزی نمی دانیم. این امر کلاً در عصرهای ماقبل تاریخ انجام گرفته است و اینکه این انقلاب انجام گرفته است؛ از بقایای وافر حق مادری که به خصوص توسط باکوفن جمع آوری شده است، ثابت می شود.... برافتادن حق مادری، شکست جهانی-تاریخی جنس مؤنث بود. مرد فرمانروایی خانه را نیز به دست آورد؛ زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت مرد، و ابزاری صرف برای تولید فرزندان.

انگلس سپس زمینه های پیدایش و گسترش خانواده تک همسر و یا به عبارت دقیقتر خانواده تک شوهر را مورد بررسی قرار داده می نویسد:

... { خانواده تک همسر } از دوران گذار از مرحله میانی به مرحله بالایی بربریت، از خانواده یارگیر نشأت گرفت، و پیروزی نهایی آن یکی از نشانه های آغاز عصر تمدن است. این شکل از خانواده متکی بر تفوق مرد است؛ هدف آشکار آن تولید فرزندان با ابویّت مسلم است، این ابویّت، برای اینکه فرزندان در زمان لازم بتوانند ثروت پدرشان را به مثابه ورثه طبیعی او به ارث ببرند ضروری است ... این شکل خانواده را به شدیدترین وضعی در میان یونانیان مشاهده می کنیم ... به مرور ایام، این خانواده آتی نمونه یی شد که بر مبنای آن نه تنها سایر ایونی ها، بلکه همچنین یونانیان سرزمین اصلی و مستعمرات هم مناسبات خانه گوی خود را بنا نهادند ... یکتا همسری به هیچ وجه ثمره عشق جنسی فردی نبود و به آن مطلقاً کاری نداشت، زیرا ازدواج مانند همیشه ازدواج مصلحتی بود. این اولین شکل خانواده است که نه بر شرایط طبیعی، بلکه بر شرایط اقتصادی مبتنی بود - یعنی بر غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه که به طور طبیعی به وجود آمده بود. فرمانروایی مرد در خانواده، تولید فرزندانی که می توانستند تنها متعلق به او بوده و ورثه ثروت او

ادامه در صفحه ۱۹

از پیدایش ستم بر زنان...

باشند - این چیزها را یونانیان آشکارا و بی پرده به مثابه تنها هدفهای تک-همسری می شمردند. از لحاظ دیگر، ازدواج یک وبال گردن، یک وظیفه نسبت به خدایان، به دولت و به اجداد بود که می بایست ایفا می شد. در آتن قانون نه تنها ازدواج را اجباری می کرد بلکه یک حداقل وظایف زناشویی توسط فرد را هم اجباری می دانست.

به این طریق تک-همسری به هیچ وجه در تاریخ به مثابه آشتی مرد و زن، و به طریق اولی، به صورت عالی ترین شکل چنین سازش پدیدار نمی شود. بلکه برعکس به صورت انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر، به مثابه اعلام تضاد جنسها به شدتی که تا کنون در اعصار ماقبل تاریخ سابقه نداشته است، ظاهر می شود. در یک نوشته منتشر نشده قدیمی اثر مارکس و من در سال ۱۸۴۶ { منظور انگلس ایدئولوژی آلمانی بوده است که بعداً منتشر شد }، عبارت زیر را می یابیم: "اولین تقسیم کار بین مرد و زن به خاطر تولید مثل است" و امروزه می توانم اضافه کنم: اولین تناقض طبقاتی که در تاریخ به وجود می آید مقارن با تکامل تناقض بین مرد و زن در ازدواج تک-همسری است، و اولین ستم طبقاتی مقارن است با ستم جنس مذکر بر مؤنث. تک-همسری یک پیشرفت عظیم تاریخی بود، ولی در عین حال، همراه با برده داری و ثروت خصوصی، عصری را آغاز کرد که تا امروز ادامه دارد، و در آن هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت نسبی است؛ که در آن رفاه و تکامل یک گروه به قیمت بدبختی و سرکوب گروهی دیگر به دست می آید. تک-همسری شکل یاخته یی جامعه متمدن است، شکلی که در آن می توانیم ماهیت تناقضات و تضادهایی را که بعداً در جامعه به طور کلی رشد می کنند، مورد مطالعه قرار دهیم.

مورگان و انگلس تک همسری و برقراری رابطه جنسی خارج از ازدواج (هتاریسم و زنا) را همزاد و دوقولوی همدیگر می دانند، چنانکه انگلس در پیوند به این پدیده می نگارد:

..... به این طریق میراثی که از ازدواج گروهی برای تمدن به جا ماند دو جانبه است، درست مانند همه چیزهایی که توسط تمدن به وجود می آید، دو جانبه، دو لبه، متضاد و متناقض: از یک طرف تک-همسری، از سوی دیگر هتاریسم، و منجمله افراطی ترین آن

فحشاء. هتاریسم همانقدر یک نهاد اجتماعی است که هر نهادی دیگر؛ عبارت است از تداوم آزادی جنسی کهن به سود مردان. هتاریسم گرچه در سخن محکوم می شود ولی در حقیقت نه تنها تحمل می شود بلکه با لذت تمام، به خصوص توسط طبقات حاکم، صورت می گیرد. ولی در واقع این محکومیت به هیچ وجه شامل مردانی که به آن اقدام می کنند نمی شود و فقط شامل زنان می گردد؛ آنها تکفیر شده و طرد می شوند تا به این وسیله یکبار دیگر سلطه مطلق جنس مذکر بر جنس مؤنث به مثابه قانون بنیادی جامعه اعلام گردد...

فریدریک انگلس در این زمینه گفتنی های نغز و جذاب دیگری نیز دارد مگر به منظور جلوگیری از به درازا کشیده شدن سخن، به همین قدر بسنده نموده خواننده گان محترم را به مراجعه به خود او و مطالعه اثر جاودانش « منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت » فرامی خوانم.

و اما در مورد این که چگونه می توان توجه را از تمرکز به یک روز به نام روز زن به یک جنبش دینامیک و به یک مبارزه یومیه تعمیم داد؟ باید گفت که از بیشتر از صد سال بدینسو دو جنبش موازی باهم که عبارتند از مارکسیسم و فمینیسم، با استراتیجی های نه چندان ناهمگون مگر با روی کردها و تاکتیک های ناهمگون و جدا از هم علیه پدیده شوم ستم بر زنان مبارزه نموده و در صدد اند تا برابری زن و مرد را در جهان تامین نمایند. به این شرح که فمینیسم با طیف ها و گونه های رنگارنگ خویش مشکل اساسی را در چه گونه گی برخورد مردان با زنان و مارکسیسم در چه گونه گی روابط و مناسبات اقتصادی و هژمونی ها و گفتمان های مسلط و برخاسته از متن نظام حاکم بر کل جامعه می بینند. فمینیست ها در مجموع به این باورند که یگانه راه غلبه بر مردسالاری و برانداختن ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یی که زمینه ساز مناسبات مردسالارانه شده است همانا اتحاد و مبارزه مشترک همه زنان با چشم پوشی از پیوندهای طبقاتی شان در برابر همه مردان با صرف نظر از تعلقات طبقاتی شان می باشد.

مگر مارکسیست ها به تأسی از خط فکری و جهان بینی عام خویش که مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی بوده و بر پاشنه لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و کارمزدی می چرخد مشکل اساسی را در تضاد ها و تنش های طبقاتی درون جامعه می بینند نه در خوش خویی و بد خویی

مردان در برابر زنان، و ناگفته پیداست که هریک از این جنبشها دست آورد های قابل ملاحظه یی نیز داشته اند.

چنان که در جوامع طبقاتی گذشته، مانند برده داری و فئودالیسم، زنان چیزی بیشتر از لوازم مورد نیاز و ممتلكات مردان به حساب نمی آمدند اما توسعه سرمایه داری این نظم را از پایه لرزاند. شعارهای آزادی، برابری و حقوق بشر دقیقاً اندیشه ها و آرزوهای میلیون ها زن در سرتاسر جهان را بیان می کردند. آنچه به نام نهضت زنان می شناسیم اساساً «جنبش زنان بورژوا» بود. در آغاز ایشان کوشیدند از راه دسترسی به آموزش و تحصیلات به رهایی کامل اجتماعی و اقتصادی برسند. یکی از نماینده گان نام آور انقلاب کبیر فرانسه، اولمپ دوگوژ بود. او با تدوین «اعلامیه حقوق زنان و شهروندان زن» اعلامیه مصوب حقوق بشر را زیر سوال برد و تا زنده بود به خاطر تحقق بخشیدن آن شجاعانه رزمید و نظام بورژوایی را به چالش کشید تا آن که در ۱۷۹۳ زندانی و اعدام شد.

از زمان اندیشمندان بزرگ سوسیالیسم تخیلی اوایل قرن نوزدهم یعنی سن سیمون، فوریه و رابرت اوون، سوسیالیست ها تأکید بر آن داشته اند که هدف نهایی آنان را رهایی بشریت در مجموع یعنی براندازی ستم طبقاتی و ستم جنسی و هر نوع دیگری از ستم تشکیل می دهد. مارکس و انگلس با گسترش مفهوم مادی تاریخ توانستند نشان دهند که تنها مبارزه طبقاتی است که می تواند به سوسیالیسم و رهایی بشریت که زنان نیمی از آن را تشکیل می دهند بینجامد. آنچه امروز به نام فمینیسم شناخته می شود بر ساخته از گرایشهای گوناگونی هست که هر کدام خاستگاه ها، انگیزه و راه حل های پیشنهادی منحصر به خود را دارا می باشند؛ که در این جا من به گونه یی بسیار فشرده و گذرا به آن می پردازیم:

۱- رادیکال فمینیسم

این گروه ستم بر زنان را با نگاهی می نگرند که دارد درواری نژاد، فرهنگ و طبقه اجتماعی بالای همه زنان اعمال می شود. این جنبش خواهان تغییرات اجتماعی به صورت انقلابی آن است. دغدغه اصلی ایشان این است که

از پیدایش ستم بر زنان...

چرا زنان و مردان باید نقش هایی مطابق با جنسیت شان را بپذیرند؟ ایشان تلاش می ورزند تا بین رفتار زیست شناختی و رفتار فرهنگی فاصله یی ایجاد کنند تا زنان و مردان بتوانند از بند نقشهای محدودکننده تحمیلی، معمول و متعارفشان آزاد شوند.

۲- لیبرال فمینیسم

لیبرال فمینیستها به تأسی از آراء جان لاک پدر لیبرالیسم کلاسیک و جان استوارت میل فیلسوف اقتصاد دان آزادی خواه و پر آوازه انگلیس می خواهند در درون ساختار اصلی و در مسیر تعیین شده جامعه به گونه یی مسالمت آمیز از یک سوزن را با آن ساختارها هماهنگ سازند و از سوی دیگر ساختارهای ناهنجار جامعه را بدون برهم زدن نظم اجتماعی اصلاح و مرمت نمایند.

۳- آمازون فمینیسم

آمازون فمینیست ها زنان را به گونه یی آرمانی و ایدئالی در چهره زنان قهرمان اسطوره های یونان باستان می نگرند و به این باورند که از نگاه توانایی های بالقوه هیچ فرقی میان مرد وزن وجود ندارد، لذا آنان تبعیضات جنسیتی علیه زنان را مردود می شمارند و خواهان آنند که در تقسیم وظائف و شغل ها باید تفاوت میان مرد وزن از میان برداشته شود.

۴- فمینیسم فرهنگی

فمینیستهای فرهنگی با پذیرش تفاوت میان زنان و مردان به این باورند که در بسا از موارد زنان نسبت به مردان از ویژه گی های والا و برتری برخوردارند و باید برایشان فرصت داده شود تا آن برتری هارا در عمل پیاده نمایند، به گونه مثال چون زنان نسبت به مردان مهربانتر هستند، هرگاه اکثریت رهبران و فرمانروایان جهان را زنان تشکیل دهند جنگها و منازعات کمتری در جهان به وقوع خواهد پیوست

۵- ایکوفمینیسم یا فمینیسم زیست محیطی

این دسته از فمینیست ها بر علیه نظام پدرسالاری حاکم بر جهان که به تازه گی از حدود کمتر از ده هزار سال بدینسو در نتیجه پیروزی مردان در اهلی سازی حیوانات و تفوق شان در مهار ساختن طبیعت و

دسترسی به ثروت و قدرت و بالتالی تسلط بر زنان و کودکان برقرار گردیده است می رزمند.

۶- فمینیسم اعتدالی

این گرایش ویژه دخترخانها و بانوان جوانی هست که دست آوردهایی که مادران و مادر بزرگان شان در نتیجه مبارزات خسته گی نا پذیرشان به آن دست یافته اند برایشان بدیهی جلوه می نماید و به این باورند که دیگر نیازی به فمینیست بودن وجود ندارد، مگر تجربه نشان داده است که هرگاه یکی از حقوق انسانی و به خصوص حقوق زنانه تا اکنون به دست آمده آنان عملاً و عمداً صلب گردد ایشان فمینیست تر از هر فمینیستی با چنگ و دندان از آن به دفاع برمی خیزند. به گونه مثال می توان تظاهرات و مبارزات فداکارانه دختران و بانوان جوان کشور را در این راستا یاد آورنده که به خاطر اعاده حقوق و آزادی های نسبی یی که طی دودهه اخیر نصیب شان شده بود و طالبان آنرا با درنده خویی و خشونت تمام از آنان سلب نموده اند، فداکارانه به جاده ها برآمده و دلیرانه می رزمند.

۷- فمینیسم مادیرگرا و یا خود کفایی

این دسته از فمینیست ها سعی بر آن دارند تا با فراهم آوری شرائط لازم مادی و اقتصادی و زمینه های خود بسنده گی برای بانوان نظیر گماشتن آنان به کار در خارج از منزل، بار مسئولیت های خانه گی آنان مانند آشپزی و لباس شویی و بچه داری را تخفیف داده آنان را به خود بسنده گی و استقلالیت مادی و خود ارادیت اجتماعی برسانند.

۸- فمینیسم گروه ملی زنان

این فمینیست ها خواهان برخورداری با نوان در تمام امور و زمینه های زنده گی از امتیازات ویژه یی به شمول پرداختن و تخصص یابی در کارهای ویژه مردان و ممانعت مردان از پرداختن به کارهای ویژه زنان هستند، به دلیل این که مردان به قدر کافی در اجتماع از امتیازهای ویژه برخوردار هستند.

۹- فمی نازی و یا فمینیسم نسل برانداز

مخالفین فمینیست ها ابتدا این نام را برای فمینیست هایی به کار می بردند که خواهان برداشته شدن قیودات سقط جنین و آسان سازی شرائط و زمینه های

آن بودند و بعدها فمینیست ستیزان افراطی آن را برای همه فمینیست ها به کاربرند، منظور از کاربرد این نام آن است که گویا فمینیست ها مانند نازی ها می خواهند با همه گانی ساختن سقط جنین نسل بشر را یکسره نابود سازند.

۱۰- جدایی خواهان

ایشان فمینیست هایی اند که به منظور بلند بردن آگاهی ها، توانایی ها، شگوفایی استعدادها و رشد شخصیت زنان گردهم آیی ها و پروژه های ویژه یی را در غیاب مردان برای آنان سازمان دهی و برگزار می نمایند.

بعضی ها به ناحق این دسته از فمینیست ها را زنان همجنس گرا تلقی می نمایند، در حالی که این تصور که گویا همه فمینیست های جدایی خواه همجنس گرا و همه زنان همجنس گرا جدایی خواه هستند منطقاً نادرست و نا به جاست.

۱۱- پاپ فمینیسم

آنانی که این اسم بی مسما را به کار می برند منظورشان این است که گویا فمینیست ها همه یکسره از مردان متفرند و زنهارا می ستایند که البته یک چنین تفکر و تسمیه یی از ریشه نادرست و نابجاست.

۱۲- فمینیسم فردگرا

این گروه از فمینیستها شیفته فلسفه های فردگرایی و اصالت آزادی فردی بوده و خواهان تأمین و تضمین حقوق و آزادی های فردی آحاد جامعه و عدم وابسته گی آنان و برچیده شدن انحصار گرایی گسترده مردان و در مجموع خواهان زدودن همه موانعی هستند که مردان و زنان به علت جنسیتشان به آن روبرو اند.

۱۳- فیمینیسم چپ اسلام گرا

فمینیست های چپ پوپولیست یا چپ های اسلام گرا، و یا چپ های بورژوا - ناسیونالیست که بیشترشان سابقه عضویت در حزب دموکراتیک خلق و فراکسیون «پرچم» و همچنان عضویت در حلقه های مختلف

گفت‌وگوی سوسیالیسم کارگری...

اقتصادی و اجتماعی از جانب دیگر و همچنان تبلیغات شونینستی به این گروه تروریستی پیوسته اند و پایگاه اجتماعی قدرت طالبان را تشکیل می‌دهند. شکاف های طبقاتی، فساد، ادبار و محرومیت های اجتماعی و فقر گسترده و در نهایت نارضایتی توده ها زمینه یی را فراهم آورد که نیروها در دو صف جدال قدرت، هم جمهوریت و هم امارت، به ساده گی بتوانند از صورت بندی های پایینی و محروم جامعه کسب نیرو نمایند. یادمان باشد که در تنازع قدرت، به خصوص زمانی که به نیروهای ارتجاعی بر می گردد، لومپنیسم جامعه را در کنار خودش دارد. این مسأله در مورد نیروی رزمی و پایگاه اجتماعی طالبان نیز صادق بود و است؛ بنابراین طالبان امروزه در هیأت قدرت حاکمه چیزی به جز مناسبات کاپیتالیستی را نماینده گی نمی کند و مدافع مالکیت خصوصی و استثمار و کارمزدی است. خلاصه کلام منشاء و تعلق اجتماعی - طبقاتی سران و مجریان قدرت در امارت اسلامی طالبان را خرده بورژوازی و بورژوازی شهر و روستا تشکیل می دهد.

سوسیالیسم کارگری: نیروهای اجتماعی، به

خصوص نیروها و احزاب سوسیالیستی، و در کل مردم آزادی خواه برای بیرون رفت از بربریت حاکم و امر رهایی و خلاصی چه کارهای را که تا این دم انجام نشده، باید انجام دهند؟

فهمیم آزاد: صحنه سیاسی افغانستان پس از واگذاری

قدرت به طالبان و بر پای امارت اسلامی هرچند به کندی منجر به تجدید آرایش کلیه نیروهای سیاسی، اعم از نیروهای شریک در دولت جمهوری اسلامی به رهبری اشرف غنی و هم اپوزیسیون آن، اعم از راست و چپ، گردید و هر کدام از این جریان ها به باز تعریف مشی سیاسی خود پرداختند. این واقعیت ناشی از همزمانی دو تحول مهم در عرصه داخلی و جهانی است: بازگذشت طالبان به قدرت و تحولات در

مناسبان بین المللی و شکل گیری قطب های متعدد و سازمان یافتن بلوک های هیژمون رقیب.

تحرك جدید چهره ها و جناح های مختلف رژیم قبلی، و همینگونه در میان نیروهای ترقی خواه و سوسیالیست باعث رواج انواع منشورها و جبهه ها در اپوزیسیون امارت اسلامی طالبان گردید، بهترین و برجسته ترین نمونه های آن ایجاد گفتمان ها و در مواردی احیا و یا هم تأسیس نهادهای جدید سیاسی است. نیروهای راست، اعم از لیبرال و ملی - مذهبی، همچنان امید شان را به راه حل های بورژوا - امپریالیستی دوخته اند. با وجود ایجاد جبهه ها و هسته های مسلحانه این نیرو هنوز قادر به جلب کمک و حمایت سیاسی قدرت های سرمایه داری نشده است. به لحاظ تاریخی هم این نیروها، به ویژه نیروهای اسلام سیاسی و ناسیونالیسم قومی، در هیچ مقطع و بزنگاهی در تاریخ فعالیت خود مستقل عمل نکرده و در هر دوره یی عروج شان به میدان جدال قدرت را توانسته اند با پشتیبانی مساعدت قدرت های امپریالیستی و قدرت های منطقه یی عملی سازند.

اما سایر نیروها از آن میان نیروهای چپ و ترقی خواه، از جمله جنبش اعتراضی زنان، که بیشتر مورد توجه من است و دوست دارم به آن بیشتر پردازم، با وجود سعی و تلاش نیز هنوز قادر به استحکام و بسیج نیرویی که بتواند به عنوان برابر ایستای قدرت حاکم و حامیان آن عمل نماید، نشده اند. نهادها، سازمان ها و کانون ها و فعالان منفرد "چپ" افغانستان که انتظار می رفت به حکم مواجهه با شرایط جدید و روندهای عینی و پایه یی به خود آیند و قطبی را شکل دهند، در گیر داد و ستد و رواج دوباره برخی از تبیین هایی که در متن واقعیت های تاریخی دیگر از اعتباری برخوردار نیست شده اند. از سوی دیگر با توجه به وضعیت سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه افغانستان نوعی از همکاری و همراهی وسیع نیروهای چپ مطلوبیت سیاسی پیدا کرده است. شیوه برخورد صحیح نیروهای سوسیالیست و "چپ" (به مفهوم کاربردی و رایج آن) باید آن دو مولفه یاد شده در سطور بالا را در مورد وضعیت حاضر و تبیین آن مدنظر داشته باشند.

در موقعیت کنونی نیروهای سوسیالیست، چپ و برابری طلب افغانستان یک وضعیت گذار تاریخی را از سر می گذرانند که بتواند پاسخگوی نیازهای مبارزاتی و عاجلی که جامعه و اقشار و طبقات محروم در آن گرفتار است، باشد. احزاب، سازمان ها و نهاد های موجود مدعی سوسیالیسم و چپ، با وجود غیبت اجتماعی شان در این چند دهه، محصول دوره تاریخی متفاوتی اند و ترندهای و طیف بندی این چپ نیز بیانگر واقعیات سیاسی دورانی است که اکنون دیگر سپری شده و فاقد موضوعیت است. تحولات مهم بیشتر از چهار دهه، به ویژه بازگشت مجدد طالبان به قدرت، چه در سطح افغانستان و چه در سطح جهان، به وضعیت تازه یی شکل داده است و طیف بندی ها و تعلق به ترندها و بلوک بندی های سابق را از نظر عینی بی اعتبار نموده است. تحولات جهانی در همه عرصه ها از اقتصاد تا سیاست، به ویژه در این دو دهه پسین، اکنون تماماً در صف آرای طبقاتی جامعه افغانستان بازتاب یافته است. اما با وجود این تحولات بخش وسیعی از نیروهای چپ و مدعی سوسیالیسم همچنان به گذشته سپری شده تعلق خاطر دارد و وضعیت جدید را بر نمی تابد، نه در عرصه نظر و نه هم در پراتیک اجتماعی.

اگر نیروهای سوسیالیست و چپ افغانستان، سواي همه ناملايمات و تنگناهای سر راه، بخواهند حضور موثری در صحنه سیاست افغانستان داشته باشند، ناگزیر اند تا خودشان را با شرایط جدید مبارزه طبقاتی انطباق دهند و پاسخگوی معضلات جدیدی باشند که جامعه افغانستان امروزه با آن درگیر است. انطباق نیروهای سوسیالیست، چپ و در کل جنبش آزادخواهانه و برابری طلب با واقعیت های جاری، مبارزه طبقاتی و تلاش برای سازمان یابی و تحزب امری است که همین اکنون باید پاسخ بگیرد؛ نمی توان این امر را به آینده دور و خوش موکول کرد. با تأسف اما این امر و درک آن در نزد بخش بزرگی از نیروهای مدعی مبارزه طبقاتی و صاحب دستگاه نظری در هاله یی از ابهام پیچیده است و

گفت‌وگوی سوسیالیسم کارگری...

اساساً برای شان یک روند ضروری و آگاهانه نیست. با توجه به تحولات جدید در این یک سال و نیم، واقعیت عینی و اجبار مهاجرت و کنده شدن بخش وسیعی از نیروهای چپ، فعالان جامعه مدنی و کنشگران اجتماعی از متن جامعه پاسخ های دم دست ترندها و گرایشات موجود در میان نیروهای بازمانده از چپ و مدعیان سوسیالیسم کارایی خاصی ندارد و راه رفع مسائل و معضلات گسترده پیشروی جامعه، مخصوصاً طبقه کارگر و سایر جنبش های اجتماعی را نشان نمی دهند. هرچند بقایای بازمانده از هردو نحله چپ، به دلیل تشتت و پراکنده گی و بی‌افقی از یکجانب و در کنار آن وداع از آرمان های سیاسی گذشته و گسست از آن ها، نقش چندانی در تحولات اجتماعی این دو دهه پسن نداشتند و هم اکنون هم ندارند؛ و آن جا هم اگر نقش و سهمی اداء کرده اند بیشتر در خدمت قدرت حاکمه، جامعه مدنی و نیروها و احزاب شریک قدرت بوده است. چیزی که امروزه، پس از تسلط طالبان به قدرت سیاسی، توسط بخشی از بازمانده های چپ زمره و القا می شود همانا **گفتمان جامعه مدنی در پوشش و لفافه مفاهیم و عبارات چپ است**، که این دیدگاه و نگاه کمکی به امر تعزب و حتی کمک به جنبش های اجتماعی و فرموله شدن خواسته ها و مطالبات آن ها هم نمی کند. اگر خلاصه کنم کاری که تا این دم انجام نشده و انجام آن ضروری و مبرم است، سازمان یافتن صف مستقل طبقاتی، تلاش پیگیر در جهت تحقق آن و دخالت گری اجتماعی است. اگر نیروها و فعالان و کنشگران سوسیالیست و چپ به این مسأله برخورد استراتژیک نکنند روشن است که اشتباه جبران ناپذیری را مرتکب خواهند شد و نسل های آینده بابت این سهل انگاری و ندانم کاری بهای سنگینی خواهند پرداخت. شکل گیری یک قطب و نیروی متعزب و رادیکال سوسیالیست در جامعه افغانستان بیشتر از هر زمانی ضروری و بایسته است.

سوسیالیسم کارگری: در مورد واکنش جریانان اسلامی در زمینه بحث سکولاریزم در افغانستان، چه دید و نظری دارید؟

فهم آزاد: بحث سکولاریزم و واکنش جریان های اسلامی نسبت به آن بازتاب یک واقعیت عینی از جامعه و بلاهتی است که قدرت حاکمه و سلطه آراء، هنجارها و عقاید مذهبی عامل و بانی آن است. کسانی از سران و نظریه پردازان اسلام سیاسی از آن میان حفیظ منصور از سران جمعیت اسلامی به عنوان مدافع "دین" در این بحث ابراز وجود نموده است؛ او تا پیش از سقوط جمهوری اسلامی افغانستان به دست سربازان الله، طالبان، مانند امروز از منتقدین سر سخت سکولاریسم بود و مردم شاهد جنجال چند سالة ارتجاع اسلامی در مخالفت بر سر تصویب "قانون منع خشونت علیه زنان" و ده ها و صدها موضعگیری، ضدیت و مخالفت ارتجاعی این چهره ها و نیروها بودند. حفیظ منصور در نشریه "راه مدنیت" از موضع یک اخوانی در دفاع از اسلام مقاله یی تحت عنوان "سکولاریسم؛ حقیقت گرایی یا منفعت طلبی؟" نوشته است. نکات اصلی نقد او موارد زیر است: «سکولاریسم یک پدیده کاملاً غربی است. سکولاریسم در عمل بساط دین را جمع می کند. مارکسیست های شکست خورده، دم از سکولاریسم می زنند. سکولاریسم انسان محور است، نه خدامحور. انسان سکولار هر آن چه دلش خواست انجام می دهد. انسان سکولار منفعت طلب و متدین حقیقت جو است. اسلام و سیاست امر جدایی ناپذیر هستند. سکولاریسم جدایی دین از سیاست است، اما این غیر ممکن است، زیرا دین یک پدیده اجتماعی است».

جریان ها و نهادهای دیگر اسلام سیاسی از جمله "جمعیت اصلاح افغانستان" در رد سکولاریسم و در دفاع از مذهب و دخالت آن در امور اجتماعی و فردی مردم بر خاسته و در این گفتمان سهم گرفته است. نویسنده "جمعیت اصلاح افغانستان" در این زمینه چنین می نویسد: "...تجویز نظام های انتزاعی و غیر مانوسی در هیچ جامعه ی قابل پذیرش نیست و تحقق آن، صرفاً بدلیل انتزاعی بودنش می

تواند آفت های را در پی داشته باشد. جامعه ی که اکثریت مردم آن باورمند به دین هستند، قوانین آن باید تایید دین را داشته باشد..."

نویسنده در ادامه و در دفاع از اسلام و حکومت دینی مدعی می شود که: "قرار داد اجتماعی در قالب خلافت همگانی مسلمانان، ابتکار مسلمانان است بر خلاف برخی از مفاهیم که خاستگاه آن در غرب است، این مقوله مفهومی وارداتی نیست. اینکه انسان ها باهم برابر هستند و معیار تفوق صرفاً ایمان و تقوی است، نفی استبداد سیاسی، یک سان بودن در برابر قانون و خروج از هر قید و بند دیگری جز بندگی خدا که در مفهوم توحید تجلی یافته است، خاستگاهش نصوص دینی مسلمانان است." و در نهایت نویسنده حتی طرح بحث سکولاریسم در جامعه افغانستان را مردود دانسته و آن را چنین بیان می دارد: "با آنچه بیان شد، به این نتیجه می رسم که با فریب و دروغ و راه اندازی بحث های انحرافی هرچند در قالب زیبا بیان شود، نمی توان از سکولاریسم قباحث زدائی نمود و ممکن نیست، با این ترفند این پدیده را بر جوامعی دینی مسلط ساخت. زیرا هم قبح ذاتی آن نمایان و هم بیگانگی آن با جوامع دینی ما، کما اینکه انگیزه طرح چنین بحث های انحرافی با تناقضات و مغالطات روشن و آدرس های مرموزی آن شناخته شده است."

البته کسانی از جنبش اسلامی از جمله محمد محق، سید آقاحسین سنچارکی و دیگران در دفاع از سکولاریسم با درک و برداشت ویژه خودشان سهم گرفته اند که امر مثبتی است. اما چه شد که کسانی از جنبش اسلامی و رانده شده از قدرت یا به تعبیر دیگر ملی - مذهبی ها امروزه "مدافع" یک نظام سیکولار در افغانستان شده اند؟ دلیل آن روشن است؛ با توجه به نسخه اریجنال اسلام سیاسی در قدرت و بربریت مذهبی یی که بر جامعه حاکم ساخته است، نیروهای بازنده و رانده شده خوب می دانند که دیگر بیشتر از این دستگاه تحمقی مذهب در جامعه به ویژه در میان نسل جوان تشنه آزادی خریدار زیادی ندارد؛ جوانان زیادی امروزه به نقد آشکار آتئیستی مذهب رو آورده اند، هرچند با یک

گفت‌وگوی سوسیالیسم کارگری...

درک مکانیکی و ماتریالیستی خام؛ و از این سراسر که مجاهدان مسلمان و متدینان دیروزی "دموکرات" شده‌اند و ردای مذهب را از تن بر کنند و اکنون اکت و ادای سیکولار و دیگراندیش را در می‌آورند.

اما شاید بهتر باشد درک مان را از وضعیت و هدف مان را به عنوان یک سوسیالیست در مبارزه برای کوتاه شدن دست مذهب از سرنوشت جامعه و ضرورت این مبارزه بیان نماییم. سوسیالیست‌ها، نه چپ بورژوا-ناسیونالیست افغانستان که توده‌ها را با مذهب شان دوست دارند و به ذهنیت مسلط بر اذهان توده‌ها احترام قایل اند، خواهان جدائی مذهب از دولت بوده و هستند؛ خواست "جدائی مذهب از دولت" برای جنبش سوسیالیستی از این جهت مطرح است که از یکسو دامنه نفوذ و سلطه سیاسی و اجتماعی مذهب بتواند تضعیف و محدود گردد و از جانی هم از دخالت آن در زنده‌گی اجتماعی مردم جلوگیری به عمل آید؛ و در کنار آن زمینه و شرایط مساعد و مطلوبتری برای مبارزه نظری با جهان بینی و خرافات مذهبی فراهم آید. امروز این مبارزه، پیش‌برد و ضرورت آن بیشتر از هر زمانی مبرمیت کسب کرده و می‌کند. از رأس اهرم قدرت تا نیروی جنگی و انتظامی رژیم حاکم امارت اسلامی را ارباب عمایم و طلاب تشکیل می‌دهد. کافی است به سرنوشت کودکان این جامعه و آینده تار و نکبت‌بار و وضعیت دهشتناک زنان افغانستان که به حکم مذهب و امارت اسلامی سرمایه از اجتماع رانده شده و حتی انسان کامل شمرده نمی‌شوند، نگاه کرد و این ضرورت و مبرمیت را درک کرد و دید.

مراد سوسیالیست‌ها از نقد مبانی مذهب و روشنگری و تبلیغ علیه آن زدودن توهمات و باورهای مذهبی توده های مردم و ترویج و اشاعه تبیین علمی جهان و سوسیالیسم در میان کارگران و همه محرومان جامعه است. مذهب در جوامع طبقاتی امروز در همانحال که

اعتقادات توده های وسیعی از کارگران و مردم زحمتکش را تشکیل می‌دهد، ابزاری است در دست بورژوازی و دولت آن برای تحمیل مردم و تداوم حاکمیت نظام سرمایه‌داری. جنگ تجدد و ارتجاع مذهبی در افغانستان تاریخ طولانی و خونی دارد. در افغانستان نیروهای مذهبی و اسلام سیاسی به مدد نظام کاپیتالیستی جهانی بارها عقبگردهای عظیم تاریخی را بر مردم تحمیل کرده اند. در قرن بیست و یک که بشر به پیشرفت های عظیمی در همه عرصه ها دست یافته است مردم افغانستان بنا به منافع استراتژیک سرمایه‌داری جهانی و قدرت‌های امپریالیستی در رأس امپریالیسم امریکا باید بر اساس و بنیان ارزش‌ها و هنجارهای عهد سنگ اسلامی و شعائر آن زنده‌گی نمایند تا رستگار گشته و همه این‌ها را صرف برای دست‌یافتن به بهشت موعود و رضای یک نیروی قهار، خدا، تحمل نمایند.



صد البته که رهایی انسان گرفتار در فقر و محنت از چنبره اوهام و خرافات مذهبی تنها با روشنگری و تحلیل علمی مسائل و مصایب جهان نمی‌تواند میسر گردد، رهایی از اوهام و خرافه مذهب در ابعاد اجتماعی تنها زمانی ممکن و میسر می‌شود که شرایط زنده‌گی انسان تغییر کند و آن نیروهای طبیعی و اجتماعی که انسان از ترس آن‌ها به وهم و خرافه و مذهب پناه می‌برد از قدرت و سیادت به زیر کشیده شوند و تحت کنترل قرار گیرند.

از این رو بحث سکولاریسم و خواست جدائی دین از دولت و تبدیل شدن مذهب به امر خصوصی انسان‌ها، که هیچگاه چنین نبوده، چون مذهب یک صنعت است و در مناسبات حاکم سرمایه‌داری تولید و بازتولید می‌شود و

مذهب از راه قله قافه که ظاهر شده از آن به نفع

سوسیالیست‌های کارگری در جامعه افغانستان مؤظف اند که به این امر بپردازند و تفاوت نقد و تبیین شان را از سایر منتقدان مذهب و حامیان سکولاریسم از جمله جریان‌ها و نهادهای بورژوازی و کسانی که در فوق از آن‌ها نام برده شد، بیان بدارند.

در محکومیت اقدامات...

به این دلیل نقد خرافات بایست فراتر از نقد گروه های جنایتکار اسلامی مانند طالبان رفته و ماهیت دین نقد و افشا گردد.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان در ضمن این که اقدامات ضدانسانی و زن ستیزانه امارت اسلامی سرمایه را قویا محکوم می‌نماید، از اعتراضات زنان و دختران مبارز، که با وجود توحش لجام گسیخته دستگاه سرکوب و تحمیل طالبان در برابر حاکمیت آن و برای به دست آوردن حق تحصیل، نان، کار و آزادی دست به اعتراض می‌زنند، حمایت بیدریغ خود را اعلام می‌نماید. زنان، دختران و مردان برابری طلب و آزادی‌خواه که بخشی از جنبش اعتراضی (نان، کار، آزادی) هستند، با هم سرنوشت مشترکی دارند و پیوند آگاهانه و مستحکم آن‌ها می‌تواند نقطه پایانی برحاکمیت امارت اسلامی نهاده و نوید بخش فردای روشنی باشد.

سرنگون باد امارت اسلامی طالبان!

دست دین از زنده‌گی و سرنوشت مردم کوتاه باد!

زنده باد جنبش نان، کار، آزادی!

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

۲ جدی ۱۴۰۱؛ ۲۳ دسامبر ۲۰۲۲

در محکومیت اقدامات امارت اسلامی طالبان و در دفاع از حق تحصیل، کار و فعالیت و حضور اجتماعی زنان و دختران

با گذشت هر روز از عمر ننگین امارت اسلامی طالبان ظرفیت عظیم آن در زن ستیزی و دشمنی با هر آنچه که نشانی از انسانیت و مدنیت دارد، بیشتر از پیش به نمایش در می آید. با صدور فتوای پی در پی، که اعلام هر یک از آن‌ها ماهیت و محتوای واقعی، قرون وسطایی و ضدبشری شریعت اسلامی، که امارت اسلامی سرمایه در همه ابعاد آن را نماینده گی و اجراء می کند، بیشتر از پیش آشکار می گردد.

آخرین فتوای جانان طالب، فرمان ممنوعیت تحصیل دختران در دانشگاه‌ها و راندن آن‌ها از مراکز آموزشی توسط وزارت تحصیلات عالی و رهبر شان هیت‌الله آخندزاده است. این فتوا واکنش‌های متعددی را در نکوهش برداشت خرافاتی طالبان از احکام شریعت برانگیخت. برخی از اساتید دانشگاه‌ها علناً در محکومیت و مخالفت به این فرمان استعفا دادند و دانشجویان پسر برخی از دانشگاه‌ها با اعلام همدردی با دختران دانش‌آموز و دانشجو، در ضمن تجمعات اعتراضی، اعلام کردند که در صورت محرومیت خواهران شان از حق تحصیل، نمی‌خواهند در یک چنین فضایی به تحصیلات شان ادامه دهند. سران کشورهای غربی، که حمایت آن‌ها از طالبان برگشت مجدد آن‌ها به قدرت سیاسی و برپایی امارت اسلامی را میسر ساخت، نیز ناگزیر از گرفتن موضع و همنوایی با منتقدین فرمان منع تحصیل دختران در دانشگاه‌ها شدند.

تردیدی نیست که بخش عظیمی از شهروندان و مردم آزادی‌خواه و برابری طلب در افغانستان در انتظار پایان رنج و حرمانی هستند که امارت اسلامی سرمایه و حامیان جهانی آن عامل و کارگذار آن بوده و هستند. از بدو بازگشت طالبان به قدرت جنبش زنان یک تنه و با تمام مرارت‌ها و سختی‌های که به آن‌ها مواجهه گشته اند در تقابل با حاکمیت تنوکراسی ایستاده گی کرده و خواست "نان، کار، آزادی" که خواست همه مردم محروم و ستمدیده از جمله کارگران است را نماینده گی کرده اند. رژیم علاوه بر تحمیل فقر و محرومیت بیکران، گرفتن امنیت جانی و مالی از فرودستان و با استفاده از احکام شریعت در پی مهار ذهنیت مردم و القای باورها و هنجارهای بدوی و ضدانسانی اسلام از راه بستن در آموزشگاه‌ها و نهادهای تحصیلات عالی بر روی زنان و دختران و ایجاد تغییر در برنامه‌های آموزشی این نهادها و اسلامیزه کردن هر چه بیشتر حیات اجتماعی اند.

با وجود توحش آشکار رژیم و بدویت انکارناپذیر مبانی ایدئولوژیک اسلام اما آن چه که مانع مادیت یافتن خواسته‌های برحق مردم می‌گردد، توهمی است که همچنان نسبت به نهادهای حقوق بشر و نقش نظام سرمایه‌داری موجود در اشکال و فرم‌های گوناگونی از جانب نیروهای اجتماعی و سیاسی دامن زده می‌شود. این نیروها طالبان و جنبش‌های همجنس آن را پدیده در خود و ناشی از جهل و فراورده فرهنگ و عقب‌مانده گی مردم افغانستان می‌شمارند و از همین

سر و موضع است که مانند گذشته برای نجات از آن به قدرت‌ها و نهادهای سرمایه‌داری توسل می‌جویند.

برخی از معترضان با وجود آن که از خرافات، بی‌عدالتی‌ها و تبعیض، که امروزه امارت اسلامی طالبان آن را به مردم تحمیل نموده است، متفرنند و در تقابل با آن ایستاده اند، اما با سهل‌انگاری دستگاه دین را از همه این بربریت مبرا دانسته و آن را محصول درک ناقص طالبان می‌شمارند؛ آمریکا و غرب را مسؤول عروج مجدد طالبان به قدرت دانسته و از ارسال هفته‌وار میلیون‌ها دالر کمک مالی به امارت اسلامی طالبان آگاه هستند، اما از سازمان‌های بین‌المللی که در خدمت منافع آمریکا و شرکای بین‌المللی آن عمل می‌کنند، برای مهار کردن قدرت طالبان تقاضای کمک می‌نمایند. در تجربه عینی زنده گی شان دیده اند که ناسیونالیسم تباری، شوینیس و فاشیسم مذهبی چه بلاهتی را بار آورده اند ولی کماکان حمایت از خائنین و سران جریان‌های ارتجاعی مذهبی-قومی به اصطلاح هم تبار شان را راه حل و سهم شدن آن‌ها را در خوان قدرت رسیدن به "عدالت" می‌انگارند.

ستم، نابرابری، فقر، آپارتاید جنسیتی، زن ستیزی و همه ناهنجاری‌های موجود در افغانستان محصول تباری سرمایه‌داری و نیروهای به شدت عقب‌گرای مذهبی می‌باشد. دین پوششی است بر تن عریان تضاد سرمایه با منافع اکثریت فرودست در افغانستان.

در دفاع و حمایت از...

قربانی گرفته است؛ دهها تن از جوانان رشید و سرفراز کشته و صدها تن دیگر شان زخمی و یا به دست نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی سرمایه دستگیر شده اند.

این جنبش و حرکت‌های اعتراضی، جنبش ملیون‌ها انسانی است که ۴۳ سال آزارگران، آزادی و کرامت انسانی شان توسط این رژیم و صاحبان سرمایه و صنایع دزدیده شده است؛ از آوان به قدرت رسیدن رژیم اسلامی سرمایه این مردم برای رهایی و خلاصی شان، به ویژه جنبش کارگری و جنبش زنان، مبارزه کرده و با رشادت و دلیری با آن جنگیده و بهای هنگفتی پرداخته اند. رژیم جنایتکار اسلامی ایران و حامیان پیدا و پنهان آن در کمپ بورژوازی جهانی و دول سرمایه‌داری در تقابل با خواست و اراده مردم انقلابی، به ویژه جنبش کارگری، تلاش می‌ورزند که رژیم و مناسبات حاکم مبتنی بر استثمار و کارمزدی را به قیمت منکوب کردن و پاشیدن خون سر پا نگاه دارند.

رژیم اسلامی سرمایه در ایران با وجود قساوت و درنده‌خویی بی‌مانندش نتوانسته و نمی‌تواند جلو تلاش برای آزادی، برابری و رهایی را بگیرد. سر انجام بساط ستم، استثمار، فقر و ارتجاع بر خواهد افتاد؛ طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی و برابری‌خواه این بار عظمش را جزم کرده است تا مناسبات سرمایه‌داری که در وجود حاکمیت اسلامی سرمایه تبلور یافته است را بر بیاندازد؛ رژیم جمهوری اسلامی با وجود در اختیار داشتن ابزار سرکوب و قدرت قهری، این بار در وضعیتی نیست که بتواند به وضعیت جاری و فلاکت اقتصادی پاسخ دهد. این وضعیت و همچنین اعتلای جنبش اعتراضی مردم در کل و مهمتر از آن حضور طبقه کارگر در آن فاکتور

تعیین‌کننده‌ی است که فردای نویدبخش دیگری را نوید می‌دهد.

افشار و طبقات محروم و مزدبگیر، از جمله کارگران و زنان در افغانستان درد و سرنوشت یک سان و مشترکی با هم طبقه‌ی‌های شان و در کل با همه مردم برابری طلب در ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی سرمایه دارند؛ سرمایه و ارتجاع اسلامی، چه در هیأت جمهوری و چه در عبای امارت، آن بلاهتی است که توسط سرمایه‌داری جهانی و برای تأمین منافع آزمندانۀ آن، بر سرنوشت ما حاکم شده است. با گذشت یک سال از بازگشت دوباره امارت اسلامی سرمایه به قدرت، جامعه افغانستان به قهقرا سوق داده شده است. زنان جلو چشم جهانیان و مدعیان دفاع از "حقوق بشر" از ابتدایی‌ترین و طبیعی‌ترین حقوق انسانی شان محروم گشته اند. در جامعه افغانستان زیر سلطه ارتجاع اسلامی، "مهسا"های زیادی هر روزه قربانی می‌شوند. زنان برای تأمین حقوق انسانی شان، از بدو به قدرت رسیدن دوباره طالبان و برپایی امارت اسلامی سرمایه، و در تقابل با آن به میدان آمدند و با رشادت تمام و تقبل قربانی‌های زیاد خواست نان، کار، آزادی که خواست و مطالبه همه کارگران و مردم محروم است را نمایندگی کردند. این هم سرنوشتی طبقاتی و درد مشترک فصل مشترک جنبش‌های اجتماعی در هر دوی این خطه است. از این منظر قلب هر فعال کارگری و جنبش‌رهایی زنان در قلب تپنده جنبش جاری در ایران می‌تپد و برای شان مایه امید است.

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان از جنبش انقلابی کارگران و مردم آزادی‌خواه و برابری طلب در ایران قاطعانه و بیدریغ حمایت می‌کند. پیروزی و به سرانجام رسیدن آن را به عنوان بخشی از جنبش جهانی کارگران امر و مسئله خودش می‌داند و معتقد است که با فروریزی حاکمیت جمهوری اسلامی، یکی از دژهای ارتجاع سیاه سرمایه‌داری، امید به رهایی و خلاصی در منطقه، به ویژه در افغانستان، زنده و پویاتر می‌گردد. سازمان سوسیالیست‌های کارگری از کارگران متولد افغانستان و خانواده‌های شان که امروزه بخش انفکاک‌ناپذیر طبقه کارگر در ایران اند و سرنوشت یکسانی با هم طبقه‌ی‌های خود دارند و بار ستم طبقاتی و تبعیض

سیستماتیک را چشیده اند، صمیمانه و رقیقانه می‌خواهد که در این جنبش شانه به شانه همزمان شان، چه در اعتصابات و چه در جنبش اعتراضی جاری، سهم بگیرند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی سرمایه!

زنده و پیروز باد جنبش اعتراضی جاری!

زنده باد جنبش نان، کار، آزادی!

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

میزان ۱۴۰۱ / سپتامبر ۲۰۲۲

از نظر مارکس درجه رشد، سازمان‌یافتگی یا خودآگاهی طبقه کارگر نیست که به مبارزه آن خصلت طبقاتی می‌دهد، بلکه مبارزه طبقاتی با آغاز زنده‌گی پرولتاریا علیه بورژوازی شروع شده است و مراحل مختلف رشد را طی می‌کند. با این تبیین از مبارزه طبقاتی است که مارکس مبارزه فردی کارگر، مبارزه یک صنف برای بهبود زنده‌گی، مبارزه علیه ماشین‌ها، جنبش چارتیست‌ها، که هیچکدام ظاهراً بنیادهای سرمایه را هدف قرار نداده است بخشی از مبارزه طبقاتی می‌داند، "برای این که مبارزه طبقاتی را ببینید بنابراین لازم نیست فقط کارگران را در میدان‌ها با شعارها و پرچم‌های شان ببینید. مبارزه طبقاتی را می‌توانید در انعکاس آن در بورژوازی ببینید."

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 68

March 2023

اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

در دفاع و حمایت از حرکتهای اعتراضی مردم آزادی‌خواه و برابری‌طلب ایران

سرود «زن، زنده‌گی، آزادی» سر می‌دهند و به آپارتاید جنسیتی و حجاب اجباری نه می‌گویند و شیشه‌های حیات جمهوری اسلامی سرمایه و دستگاه‌های ارباب و سرکوب آن را با وجود عدم تناسب قوا به زمین می‌کوبند. اعتراضات سراسری و با شکوه کنونی که بر حق ریشه در نفرت و انزجار نهفته و انبار شده مردم طی سالیان متمادی دارد در امتداد مبارزات قهرمانانه گذشته "نوید فتح شبستان" می‌دهد و از پشتیبانی وسیع مردم ایران و حمایت بشریت آزادی‌خواه و برابری‌طلب در منطقه و سراسر جهان برخوردار است.

این جنبش در حقیقت جنبشی علیه حاکمیت سرمایه و علیه همه جناح‌ها و دار و دسته‌های بورژوازی در ایران است؛ خواست‌ها و مطالبات رفاهی، اقتصادی و اجتماعی و همزمان نفرت و انزجار نسل جوان از زن و مرد، به خصوص، اکثریت مزدبگیران و مردم را یکجا نماینده‌گی می‌کند؛ این جنبش چیزی نیست جز بیان اراده میلیونی مردم برای رهایی و خلاصی از بلاهت استثمار و برده‌گی مزدی و ارتجاع و تحجر اسلامی. اعتراضات برحق مردم تا همین اکنون از مردم در کف خیابان، در کارخانه و دانشگاه ...

ادامه در صفحه ۲۵

اعتراضات وسیع و سراسری مردم، در صدها شهر و محل، در تقابل با یکی از هارترین رژیم‌های سرمایه‌داری جهان معاصر، با وجود توحش لجام گسیخته نهادهای سرکوب سازمانیافته و تا دندان مسلح رژیم، همچنان ادامه دارد. رژیم سرمایه‌داری و فاشیستی اسلامی مانند گذشته برای تداوم حیات خونبار و ننگین اش دست به کشتار، ارباب و سرکوب و حشیانه مردم به پا خواسته می‌زند، مردمی که با همبسته‌گی و همراهی دارند گام به گام سد توحش سازمانیافته را فرو می‌ریزند. آنچه که این چند روز در میادین، خیابان‌ها و کارخانه‌ها می‌گذرد بیان عینی بی از اراده مردم جان به لب رسیده و تشنه رفاه، آزادی و برابری است که دیگر نمی‌خواهند به این بربریت، اختناق، استبداد و نابرابری و ظلمت گردن نهند و زنده‌گی شان را همچنان در فقر و نابرابری و استبداد سپری نمایند.

مردم کارگر و تئید دست که مشقات و محرومیت‌های نظام برده‌گی مزدی سرمایه‌داری و حاکمیت اسلامی آن را با گوشت و تار و بود وجود شان تجربه کرده اند، همبسته، همدل و با اراده از جا برخاسته اند و دست رد به همه پلشتی‌ها، هنجارها و نمادهای بانی فلاکت و محرومیت خویش زده اند؛ زنان و دختران، پیر و جوان

قتل ژینا امینی (مهسا)، جوان ۲۲ ساله، چون دشنه بر قلب آکنده از درد مردم فرو رفت و آتش فشانی شد از خشم و انزجار برحق آن‌ها نسبت به سرکوب، اختناق و اجحاف، آتش فشانی که در هر دم و بازدم و در هر لمحۀ زنده‌گی این روزها زبانه می‌کشد و دارد خرمن حیات جمهوری اسلامی سرمایه را به خاکستر مبدل می‌سازد. حرکت‌های اعتراضی جاری در امتداد مبارزات نفس‌گیر جنبش‌های اعتراضی کارگران، معلمان، بازنشسته‌گان و زنان بار دیگر آتشی بر انبار خشم نهان و انباشته شده زنان و مردان کارگر، محروم و آزادی‌خواه در ایران علیه بورژوازی و حاکمیت اسلامی سرمایه زد. بیش از یک هفته است که کارگران، مردم آزادی‌خواه و زحمتکش که ۴۳ سال زیر حاکمیت اسلامی سرمایه جز تحمیل فقر، بی‌حقوقی مفرط، سرکوب، زندان، شکنجه و ستم و فلاکت اقتصادی و اجتماعی چیز دیگری را تجربه نکرده اند، با شجاعت تمام و بی‌مانندی در مصاف با قدرت حاکمه به میدان آمده و اراده به زیر کشیدن آن را دارند.